

منوچهر صالحی

### چه کسی از آزادی و دمکراسی میترسد؟

### بنیادگرایی دینی، پدیده‌ای فراملی-فرهنگی

همانطور که دیدیم تنش‌های اجتماعی موجب پدیدار شدن جنبش‌های سیاسی-دینی میگردند. زمانی که روابط حاکم اجتماعی بنا بر ضرورت‌های انکشاف شیوه تولید دچار تحوّل گردند، آن بخش از جامعه که موقعیت زندگی اجتماعی‌اش به مخاطره میافتد، برای آنکه بتواند از هستی فردی و اجتماعی خود دفاع کند، به بنیادگرایی تمایل می‌یابد و می‌پندارد هرگاه بتواند اراده و خواست خویش را که اراده و خواست اقلیتی از جامعه است، بر تمامی جامعه غالب سازد، در آن صورت هم سبب رستگاری خود و هم موجب خوشبختی کسانی می‌گردد که بنا به شرایط زندگانی خویش اصولاً از درجه بنیادگرایانه به مسائل اجتماعی نمی‌نگرند. بنیادگرایان، این دسته از افراد را که همیشه اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند، توده‌ای گمراه میدانند که قادر به تشخیص مصالح و منافع خویش نیستند. باین ترتیب بنیادگرایان حق طبیعی و وظیفه شرعی خویش میدانند که از اکثریت جامعه حق تصمیم گرفتن درباره سرنوشت خویش را سلب کنند، زیرا توده‌ای که نادان و گمراه است، تنها زمانی میتواند به رستگاری و خوشبختی دست یابد که از راه و روش، اراده و خواست اقلیت بنیادگرایی که خود را یگانه نیروی میدانند که توانسته است به حقیقت مطلق دست یابد، پیروی کند. بنابراین جنبش‌های بنیادگرایانه نه تنها از پیروان خود، بلکه از تمامی جامعه میخواهند که بدون چون و چرا به فرامین رهبری یکجنین جنبشی گردن نهند تا بتوانند به رستگاری هر دو جهان دست یابند.

ادامه در صفحه ۸

یکی از ویژگی‌های کشورهای که در آنها تاریخاً استبداد حاکم می‌یابد، این است که اکثریت مردم این جوامع، با آنکه هستی اجتماعی‌شان با حکومت‌های خودکامه در تعارض قرار دارد و خواهان رهایی از چنگال استبداد هستند، اما خود تصور روشن و دقیقی از «آزادی» و «دمکراسی» ندارند. همین کمبود آگاهی سبب میشود تا آنها برای رهایی از چنگال استبدادی که چون بختک سایه خود را بر زندگی آنها افکنده است، به دنبال نیروهای روان گردند که به آنها وعده «آزادی، برابری و برادری» میدهند، اما خود از سرشتی استبدادی برخوردارند. در دورانی که انقلاب ضد پهلوی در روند رشد حرکت می‌کرد، خمینی نیز برای آنکه بتواند رهبری جنبش را از آن خود سازد و اکثریت مردم را بسوی خود جلب کند، به مردم آزادی و دمکراسی را وعده میداد.

ادامه در صفحه ۲

محمود راسخ

### چپ و قدرت سیاسی (۸)

### موانع استقرار و رشد دمکراسی در کشورهای رشدنیافته

در چند مقاله‌ی پیشین کوشش شد تا زمینه‌های مادی و تاریخی پیدایش اندیشه‌های آزادی، برابری و عدالت، و نتیجه‌ی منطقی آنها، اندیشه‌ی دمکراسی، و شرایط استقرار و رشد آن را در کشورهای سرمایه داری اروپائی، تا بدان اندازه که محدوده‌ی مقاله‌ای در نشریه‌ای مانند «طرحی نو»، اجازه می‌دهد، توضیح دهیم. تز مرکزی طرح شده در آن مقاله‌ها این بود که: انجام مبادله‌ی ساده میان دو صاحب کالا شرط اساسی آزادی و برابری است. البته آشکار است که چنین مبادله‌ای یک عمل اجتماعی است و بنابراین، تحقق آن حاکی از وجود مناسباتی است در جامعه که اساساً چنین مبادله‌ای را ممکن و ضروری می‌سازد. همچنین توضیح داده شد، که هرچند مبادله در جوامع پیش-سرمایه داری نیز وجود داشته است، به دلیل محدود بودن آن نمی‌توانسته است زمینه‌ی مادی استقرار آزادی و برابری و نظام دمکراسی باشد. این زمینه با پیدایش سرمایه داری مدرن، و بویژه رشد سرمایه‌ی صنعتی، که تولید کالائی را به تولید غالب در جامعه تبدیل ساخت، و گسترش و رشد بی‌گسست آن، فراهم آمد.

ادامه در صفحه ۳

شیدان وثیق

### ملاقات بین المللی در پاریس

### مانیفست حزب کمونیست، ۱۵۰ سال بعد...

"به جای جامعه‌ی کهن بورژوازی... جامعه‌ای مشارکتی که در آن آزادی هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان باشد."  
("مانیفست کمونیست")

به مناسبت صدوپنجاهمین سالگرد انتشار مانیفست حزب کمونیست، یک گروه آئی بین‌المللی در محل کتاب‌خانه بزرگ ملی پاریس، به دعوت انجمن فرانسوی Espace Marx، از ۱۳ تا ۱۶ مه ۱۹۹۸، برگزار شد. این اولین باری نبود که تجمعی حول مسائل نظری مارکسیستی در فرانسه تشکیل می‌شد. سه سال پیش نیز، در سپتامبر ۱۹۹۵، یک کنگره بین‌المللی به ابتکار گروه دیگری به نام Actuel Marx درباره سرنوشت تئوری‌های مارکس و پرسش‌انگیزهای کنونی فرآوردی از سرمایه داری، در پاریس برگزار شده بود که در آن عمدتاً دانشگاهیان، پژوهشگران و مراکز تحقیقات مارکسیستی از کشورهای مختلف شرکت کرده بودند.

یک ویژگی مهم و قابل توجه ملاقات اخیر این بود که در این تجمع، علاوه بر متفکران و پژوهشگران چپ، سندیکالیست‌ها، فعالان جنبش‌های انجمنی و افرادی

ادامه در صفحه ۵

## بیانیه

روزنامه‌ی جامعه، سرانجام پس از حمله‌ها و زمینه‌سازیهایی جناح خامنه‌ای، در ۲۰ خرداد ۷۷ توقیف شد. از دوم خرداد ۷۶ تا کنون، بموازات رشد جنبش اعتراضی همگانی و فضای سیاسی تازه‌ای که بدنبال پیروزی مردم در این رویداد تاریخی در ایران گشوده شد - اعلام عدم مشروعیت نظام حاکم توسط مردم - تکاپوی نیروهای مسلط بر جمهوری اسلامی برای متوقف ساختن این روند بدون وقفه ادامه داشته و بصورت واکنش‌های تند و شتابزده، بازتاب یافته است.

ادامه در صفحه ۴

بنابراین تا زمانی که مردم به مثابه «اکثریت خاموش» در صحنه سیاسی حضور ندارند، چنین نیروهائی نمیتوانند مدعی شوند که از اعتماد عمومی اکثریت مردم برخوردارند و هرگاه استبداد تن به آزادی و دموکراسی دهد، در آن صورت اکثریت مردم تمایل و پشتیبانی خود به این جریانات را نشان خواهند داد. اما زمانی که مردم با بهره‌گیری از تناقضاتی که مابین جناح‌های هیئت حاکمه وجود دارد، میکوشند فضای سیاسی بسته و خفقان گرفته را باز کنند و در تلاشند با حضور خود در صحنه سیاسی، از رژیم استبدادی امتیازاتی بگیرند، در این حالت جنبش مردم از دو سو مورد هجوم قرار می‌گیرد. یکبار از سوی جناح‌های محافظه‌کار هیئت حاکمه، زیرا آنها می‌پندارند هر گامی که نظام حاکم در برابر جنبش مردم عقب‌نشیند، به همان نسبت به دامنه مطالبات و خواست‌های مردم از رژیم افزوده خواهد گشت و دیری نخواهد پانید که رژیم از پا در خواهد آمد. بنابراین جناح‌های محافظه‌کار برای آنکه آینده رژیم استبدادی را تضمین کنند، میکوشند بر دامنه استبداد بیافزایند. آنها بخاطر جلوگیری از «انقلاب» مردمی، میکوشند هرگونه استعداد «اصلاح طلبی» نظام استبدادی را کاملاً نابود سازند. لیکن تاریخ ثابت کرده است، تا زمانی که نظام‌های سیاسی قابلیت و ظرفیت «اصلاحات» را دارند، زمینه برای پیدایش جنبشی «انقلابی» هنوز فراهم نیست.

بار دیگر جنبش مردم از سوی آن بخش از نیروهای اپوزیسیون که خود خصلتی استبدادی دارند، بشدت تهدید میشود. این نیروها که میدانند با پا نهادن مردم به صحنه سیاسی، دیگر نمیتوانند نقش قیم آنها را بازی کنند و در محافل ملی و بین‌المللی لاف رهبری جنبش مردم را زنند، میکوشند با دست زدن به اقدامات ماجراجویانه، وضعیتی را در جامعه حاکم سازند که در پرتو آن، جناح محافظه‌کار رژیم بتواند خواست خود را مبنی بر سرکوب خونین جنبش مردم، بر جناح‌های «سازشکار» نظام تحمیل کند که برای استمرار و بقای حکومت حاضر به عقب‌نشینی محدود و آرام در برابر جنبش مردم هستند.

اینک یکسال از انتخاب خاتمی به مثابه رئیس جمهور میگذرد. مردم ایران با انتخاب او در حقیقت زمینه را برای بازگشت خود به صحنه سیاست هموار ساختند. البته این بدان معنی نیست که مردم توانسته‌اند تمامی جبهه‌های ارتجاع را فتح کنند و بلکه برعکس، آنها تنها توانسته‌اند گام‌هایی بسیار کوچک در جهت حضور خود در صحنه سیاسی بردارند. حضور محدود مردم در عرصه سیاست سبب شده است تا بخشی از نیروهای انحصار طلبی که اینک در صفوف «اپوزیسیون» قرار دارند و میخواهند «جمهوری دموکراتیک اسلامی» نیز بوجود آورند، به هراس افتند، زیرا در زمانی که مردم ایران بتوانند صدای خود را به گوش مردم جهان برسانند، در آن صورت دیگر «رئیس جمهور منتخب مقاومت» و مجلس «بهارستان» نمیتوانند از منطق مردمی برخوردار باشند. اگر بتوان برای چنین مؤسساتی در دوران فقدان «آزادی» و «دموکراسی»، در دورانی که مردم بیرون از صحنه سیاسی بسر میبرند و خانه‌نشین هستند، حقانیتی قائل شد، لیکن با حضور مردم در صحنه سیاسی، این «مؤسسات» هرگونه مشروعیت مردمی خود را از دست میدهند و به پدیده‌هایی ضد مردمی و ضد تاریخی بدل میگردند.

صمد بهرنگی زمانی گفت، «هر نور، هر قدر هم که کوچک باشد، باز هم روشنائی است». با روی کار آمدن خاتمی، فضای سیاسی کشور هر چند هم اندک، کمی گشوده شده است و مردم، هر چند هم اندک به صحنه سیاسی پا نهاده‌اند. در چنین وضعیتی کسانی به اقدامات تروریستی دست میزنند که از بازشدن فضای سیاسی وحشت دارند، زیرا میدانند که حاکمیت استبدادی خود را نمیتوانند در جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک که موجب حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش خواهد گشت، متحقق سازند.

اما دیدیم که پس از پیروزی انقلاب و به قدرت رسیدن خمینی، بجای آنکه مردم بر سرنوشت خویش حاکم گردند، «ولی فقیه» قیم مردم شد و «اراده الله» جانشین اراده مردم گشت و بهار آزادی به زمستان استبداد دینی بدل گردید. تجربه ۲۰ سال گذشته نیز نشان داد، نیروهائی که قدرت سیاسی را در رژیم کنونی ایران، یعنی در رژیم جمهوری اسلامی در دست دارند، نیروهائی نیستند که هستی اجتماعی آنها به دموکراسی نیازمند باشد. برعکس، سرمایه‌داری تجاری سنتی ایران که پایگاه اقتصادی او «بازار» است، در فضای غیر دموکراتیک بهتر میتواند به «سود مازاد» دست یابد. نیروهای حامی نظام جمهوری اسلامی، با وجود استبداد سیاسی، بهتر میتوانند امکانات دولتی را در اختیار خود گیرند و از آن بهره‌مند گردند. آنها آن بخش از ثروت ملی را که هر ساله بصورت درآمد نفت و مالیات‌های دریافتی در اختیار دولت قرار میگیرد، بهتر میتوانند غارت کنند. تا زمانی که در جامعه آزادی و دموکراسی وجود ندارد، این امکان نیز از مردم سلب شده است که بتوانند از دسته‌بندی‌ها و چپاول جناح‌های حکومتی آگاه گردند و از آن پرده برداری کنند.

از سوی دیگر تاریخ معاصر ایران ثابت کرده است که بیشتر نیروهای اپوزیسیون رژیم استبدادی از گوهی دموکراتیک برخوردار نیستند. این نیروها، در مبارزه با استبداد، در لفظ verbal از مفاهیم آزادی و دموکراسی، عدالت اجتماعی و برابری حقوق زنان و مردان زیاد استفاده میکنند، اما عملکردهای آنان در تضاد آشکار با ادعاهایشان قرار دارد. بطور مثال نیروهای سلطنت طلب که چند دهه قدرت سیاسی را در دستان خود قبضه کرده بودند، در دوران حاکمیت سیاسی خویش، به حقوق مردم تجاوز کردند و برای آنکه استبداد پهلوی را توجیه کنند، آزادی و دموکراسی را پدیده‌هایی زودرس برای جامعه ایران قلمداد کردند. اما همین نیروها که اینک در اپوزیسیون قرار دارند، مدعی هستند که اگر بار دیگر بتوانند به قدرت سیاسی دست یابند، از آزادی و دموکراسی دفاع خواهند کرد. آنها از مردم میخواهند که گذشته‌ها را فراموش کنند و برای دستیابی به آینده‌ای بهتر، به زردبان ترقی و بازگشت مجدد خانواده پهلوی به قدرت بدل گردند.

نمونه دیگر هواداران «سوسیالیسم واقعا موجود» هستند. آنها در زمانی که علیه رژیم پهلوی مبارزه میکردند، در برابر مردم ایران به مثابه هوادارای پیگیر آزادی و دموکراسی ظاهر میشدند و لیکن در همان دوران، از حکومت استبدادی روسیه شوروی که از مردمی که در آن امپراتوری «سوسیالیستی» میزیستند، آزادی و حق تعیین سرنوشت را سلب کرده بود، به مثابه بهترین و مطلوب‌ترین رژیم دموکراتیک جهان پشتیبانی میکردند. آنها حتی برای آنکه به «سوسیالیسم واقعا موجود» خوش خدمتی کنند، حاضر شدند منافع ملی ایران را فدای «برادر بزرگ» سازند. بنابراین کارنامه این دو جریان، بخاطر تجربیات تاریخی موجود، کارنامه‌ای است سیاه.

وجه مشخصه نیروهائی که تنها در لفظ هوادار آزادی و دموکراسی و لیکن در واقعیت دارای سرشتی استبدادگرایانه میباشند، این است که هرگاه نتوانند رهبری جنبش مردم را بدست گیرند، با آن به ستیز برمیخیزند و تمامی تلاش و توان خود را به کار میگیرند تا جنبش مردم با شکست مواجه گردد و مردم، یا بر حسب اجبار حکومت استبدادی و یا داوطلبانه، به ترک صحنه سیاسی مجبور گردند. چنین نیروهائی از مردمی که به صحنه سیاسی باز گشته‌اند، وحشت دارند، آنهم زمانی که جنبش مردم حاضر نباشد رهبری و هژمونی آنها را بپذیرد. آنها اکثریت خاموش «خانه‌نشین» را بر مردمی که به صحنه مبارزات سیاسی پا نهاده‌اند و خواستار تحقق حقوق فردی و اجتماعی خویش هستند، ترجیح میدهند. آنها نمیخواهند که مردم بر سرنوشت سیاسی خویش حاکم گردند و بلکه خواستار حاکمیت سیاسی خویش هستند.

## چپ و قدرت ...

درضمن بد نیست خاطر نشان سازیم که تاریخ نگاری و جامعه شناسی بورژوازی نیز وجود چنین شرایطی را، البته از راه مشاهده و تجربه، برای استقرار دمکراسی لازم می‌داند. با این تفاوت که قادر نیست در سطح تحلیل از سطح نمود این پدیده فراتر رفته در سطح تجرید دلایل مادی و تاریخی آن را تبیین نماید. شیوه‌ای که آنها بکار می‌گیرند، شیوه‌ی مشاهده و سپس وضع حکمی است بر مبنای مقایسه‌ی آماری. آنها وجود یک «طبقه‌ی متوسط» را برای استقرار دمکراسی لازم می‌شمارند. و طبقه‌ی متوسط را به عنوان طبقه‌ای اجتماعی تعریف می‌کنند که میان اشراف یا میان ثروتمندان و پرولتاریا قرار دارد. آن طور که می‌توان از این تعریف برداشت کرد، اکثریت جامعه در این طبقه جای دارد: صاحبان مؤسسات متوسط و کوچک صنعتی، تجاری یا خدماتی، پزشکان، مهندسان، وکلای دادگستری، کشاورزان مستقل و مانند آنها، آنچه در فرهنگ مفاهیم مارکسی، بورژوازی و خرده بورژوازی مدرن نامیده می‌شوند. و ناگفته پیداست که این «طبقه‌ی متوسط» خود محصول سرمایه‌داری است. ولی با وجود این، در عمل، بسیاری از این نظریه پردازان، وجود این طبقه را شرط استقرار و رشد دمکراسی می‌دانند. به عبارت دیگر بزعم آنان آنچه خود نتیجه و محصول یک پروسه‌ی تاریخی است به عنوان پیش شرط آغاز آن پروسه قرار می‌گیرد.

در اینجا، ممکن است برخی از متخصصان «روش دیالکتیک» با زبان اعتراض به ما ایراد بگیرند که داستان این رابطه، یعنی رابطه‌ی میان پیش شرط‌های دمکراسی و تحقق دمکراسی، یعنی پیدایش و به ویژه رشد و گسترش تاریخی سرمایه‌داری از بطن جامعه پیشاسرمایه‌داری و تبدیل آن به سرمایه‌داری مدرن، مانند داستان مشهور مرغ و تخم مرغ است. همانطور که درباره‌ی مرغ و تخم مرغ نمی‌توان گفت که وجود کدام یک پیش شرط وجود دیگری است، در اینجا نیز نمی‌توان گفت که وجود سرمایه‌داری یا دمکراسی، کدام یک پیش شرط وجود دیگری است. این مثال مشهور در رد وجود تقدم و تأخر عناصری که رابطه‌ای را می‌سازند منطقی به نظر می‌رسد. ولی نگاهی نزدیکتر نشان می‌دهد که فقط به ظاهر، البته اگر رابطه‌ی مرغ و تخم مرغ را در مقطع تکامل یافته‌ی کنونی آن مشاهده کنیم، به یقین می‌توان گفت که نه تخم مرغ می‌تواند بر مرغ تقدم داشته و پیش شرط وجودی آن بوده باشد و نه بر عکس. ولی این حکم تنها به اعتبار این فرض درست است که مرغ و تخم مرغ بصورت کنونی آنها از روز ازل وجود داشته‌اند. که البته باز این هم معما را حل نمی‌کند. زیرا باز هنوز این واقعیت مشاهده‌ای به قوت خود باقی می‌ماند، که برای خلق تخم مرغ باید مرغی وجود داشته باشد، و البته خروسی (که وارد کردن این عامل در بحث تغییر ماهوی در آن بوجود نمی‌آورد، بلکه فقط آن را پیچیده‌تر می‌سازد زیرا خروس هم از تخم بدر آمده است) و از سوی دیگر برای وجود مرغی تخم مرغی. البته یک راه حل مسئله می‌تواند این باشد که بگوئیم خدا مرغ را جداگانه بصورت مرغ و تخم مرغ را جداگانه بصورت تخم مرغ خلق کرد و به هر یک از آنها خصوصیت‌های ماهوی سازنده‌ی آنها را عطا نمود. یا، چون خدا البته از خرد کامل برخوردار است، آسان‌تر این خواهد بود که بگوئیم خدا اول مرغ را بصورت مرغ خلق کرد، با این خصوصیت که برای تولید مثل تخم بگذارد و یا اول تخم مرغ را آفرید با این خصوصیت که از آن، مرغ، نر یا ماده، بوجود آید. که البته در صورت اخیر معما را حل کرده‌ایم و دریافته‌ایم، که در هر صورت وجود یکی پیش شرط وجود دیگری بوده است. ولی در اینجا تازه با مشکل بزرگتری روبرو می‌شویم که از خود قضیه‌ای که درصدد اثبات آن بودیم، البته هرآینه با فرض‌های اسپیکولاتیو بتوان چیزی را اثبات کرد، مشکل‌تر است، و آن اثبات وجود خود خدا

است، که دیگر تردیدی در آن وجود ندارد که نه به حوزه‌ی علم بلکه به حوزه‌ی ایمان تعلق دارد. بنابراین، باز به همان جایی رسیده‌ایم که در ابتدا قرار داشتیم.

ولی یک چیز را بطور مسلم می‌دانیم و آن اینکه علم ثابت کرده است که موجودات زنده‌ای که اکنون مشاهده می‌کنیم، و از جمله مرغ، از روز ازل در شکل و با خصوصیات کنونی‌شان وجود نداشته‌اند، بلکه در یک پروسه‌ی تاریخی طولانی به شکل کنونی و با خصوصیات که آنها را از یکدیگر متمایز می‌سازد، از تک سلولی‌ها و در آب بوجود آمده‌اند. و از آنجا که پروسه، بنابر تعریف، یک جریان حرکتی است و در زمان انجام می‌گیرد، باید الزاماً مراحلی را طی کرده باشد، و رفتن از یک مرحله به یک مرحله‌ی دیگر بطور پیوسته و بدون گسست نمی‌تواند باشد، یعنی تنها رشد کمی، بلکه گسست جهش‌دار نیز وجود دارد که کیفیتی جدید را می‌آفریند.

ولی در رابطه با جانداران همچنین یک چیز را بطور مسلم می‌توان گفت و آن این است که هر موجود زنده‌ای در پروسه‌ی ساخته شدنش از تک سلولی به چند سلولی باید اطلاعاتی را در خود داشته باشد و به مکانیزمی مجهز باشد که تنازع بقای آن را، یعنی تولید مثلش را تضمین می‌کند. که البته این اطلاعات و شیوه‌ی انتقال آن خود باز حاصل پروسه‌ی تکاملی از تک سلول به چند سلولی است، یعنی پروسه‌ی تقسیم یک سلول ابتدا به دو نیم سلول با حفظ کامل اطلاعات و الخ. بنابراین پاسخ به پرسشی که در بالا مطرح شد این است که اولاً مرغ و تخم مرغ از روز ازل بشکل کنونی‌شان وجود نداشته‌اند، بلکه طی پروسه‌ای تکاملی که از تک سلولی آغاز شده است به شکل و با خصوصیات کنونی‌شان تکامل یافته‌اند. دیگر اینکه این جاندار در هر مرحله‌ی از نظر کیفی متمایز تکامل‌اش، به اطلاعات و مکانیزمی مجهز بوده است که تنازع بقا آن را تضمین می‌کرده است. سه دیگر اینکه مرغ و تخم مرغ در حقیقت اشکال وجودی و نمود متفاوت یک پدیده‌اند.

منظور از این گفته این است که مرغ محصول یک پروسه و تخم مرغ محصول پروسه‌ی جداگانه‌ی دیگری نیست که یک پروسه‌ی سومی آنها را در ارتباط با هم قرار داده باشد تا بتوانیم این سؤال را مطرح کنیم که کدام یک پیش شرط وجود دیگری بوده است. امروزه پیشرفت علم و تکنیک در کشف راز حیات و بازتولید آن به سطحی از تکامل رسیده است که می‌توان بدون حضور مرغ، تخم مرغ را به جوجه مرغ تبدیل کرد. از نظر منطق علمی هیچ دلیلی وجود ندارد که نتوانیم تصور کنیم که روزی فرا خواهد رسید که انسان راز ترکیب مولکولی مایه‌ی تخم مرغ را در جزئیات آن نیز کشف کرده، آنرا در لابراتوار شیمی ساخته و در ماشین‌های جوجه کشی به جوجه تبدیل سازد.

باری، آنچه با قاطعیت می‌توانیم بگوئیم این است که، پیش شرط وجود مرغ و تخم مرغ جاندار دیگری بوده است و پیش شرط آن جاندار جاندار دیگری تا برسیم به پیش شرط تمامی حیات، یعنی موجود تک سلولی که تازه پیش شرط وجود آن نیز عوامل دیگری بوده است، آمینو اسیدها و الخ. یعنی توضیح پدیده‌های طبیعی بوسیله‌ی پدیده‌های طبیعی. و نه مانند نگرش مذهبی که لاجرم مجبور است برای خلق پدیده‌هایی که در طبیعت مشاهده می‌کند چون قادر به توضیح آنها بوسیله‌ی خود پدیده‌های طبیعی نیست موجودی را خارج از طبیعت تصور کند که خالق پدیده‌های طبیعی است، در شکل و شمایل کنونی آنها.

نگرش ایده‌الیستی و مذهب‌گونه، دمکراسی و رشد و تکامل آن را محصول اندیشه‌ی اندیشمندان می‌داند. اندیشه‌ی دمکراسی وحی‌ای است یا جرقه‌ای است، که ناگهان از عالم غیب به ذهن خردمندی نابغه و انساندوست زده می‌شود، الگویی تازه برای تنظیم مناسبات میان آدمیان، که آن نابغه به لطف هوش خدادادی‌اش، آن

همچنان ادامه خواهد داشت. با توجه به فراز و نشیب‌های طبیعی هر مبارزه‌ی بزرگ، نتایج بلاواسطه‌ی هر یک از درگیری‌ها می‌تواند پیروزی و دستاورد مقطعی مردم باشد یا شکست و ناکامی موقت. آنچه مهم است سرنوشت مبارزه و فرجام آن است، که وابسته است به میزان مقاومت جمعی و گسترش عمومی. حاکمان جمهوری اسلامی در یکسال گذشته با تعرض و تهاجم خویش نه قدرت، که ضعف و استیصال بیش از پیش خود را در برابر اعتلای جنبش مردم به نمایش گذاشته‌اند. تجارب یکسال اخیر ایران نشان می‌دهد، که با ادامه و گسترش مبارزه در تمامی عرصه‌ها می‌توان این تعرض و تهاجم را خنثا ساخت. تنها راه در هم شکستن یورش نیروهای ارتجاعی حاکم گسترش مقاومت عمومی و تشدید مبارزه است. همانگونه که با مبارزه و مقاومت مردم در جبهه‌های گوناگون فضای سیاسی پس از دوم خرداد بر حاکمان جمهوری اسلامی تحمیل شد، بهمان گونه نیز می‌توان با ادامه و گسترش آن از دستاوردها و فضای بوجود آمده پاسداری کرد و آنرا تعمیق بخشید.

یکی از دستاوردها و نتایج فضای جدید، ایجاد زمینه‌های شکل‌گیری مطبوعات مستقل از حکومت بوده است. پدیده‌ای که با همه‌ی محدودیت‌ها توانسته است به شکستن دیوارهای سانسور و ایجاد تریبونی برای انعکاس دادن گفتارهایی مغایر با مواضع رسمی و تکراری حاکمان و در اعتراض به خودسری‌ها و تعرضات مقامات و نیروهای مسلط بر جمهوری اسلامی یاری رساند.

نیروهای مرتجع حاکم بر جمهوری اسلامی، که هضم این واقعیت و تحمل این شرایط برای آنان دشوار و ناگوار بود، از همان ابتدا به مقابله با این پدیده برخاستند و پس از عدم کارایی حملات سیاسی، تهدیدها و تحریک‌ها، سرانجام به آخرین حربه‌ی خود، یعنی تعطیل آنها متوسل شدند. توقیف روزنامه‌ی جامعه در واقع نخستین زورآزمایی آنها در این عرصه است. این اقدام اما در فضای جدیدی که در ایران گشوده شده است، برخلاف تصور برنامه‌ریزان آن، بجای عقب نشینی و تسلیم نویسندگان و روزنامه‌نگاران آزادیخواه، به تشدید درگیری‌ها و تشدید روند مقابله با نیروهای حاکم منجر خواهد شد. نویسندگان، روزنامه‌نگاران و روشنفکران آزادیخواه ایران، با توجه به دستاوردها و تجارب مبارزات یکسال اخیر و با برخورداری از حمایت مردم بدون شک در برابر این یورش حاکمان ایستادگی خواهند کرد. آنان به یقین دریافته‌اند که تنها با پایداری و با اتکاء به مردم و یاری خواستن از آنها می‌توانند تلاشهای ضد آزادی را در هم شکنند. رفع توقیف از روزنامه‌ی جامعه و تضمین انتشار مطبوعات غیروابسته تنها در پرتو چنین مقاومتی میسر است.

رویدادهای یکسال گذشته: گسترش اعتراضات، اعتصاب‌ها و تظاهرات در تهران و شهرستانها، اعتلای روزافزون اعتراضات کارگران، مبارزات زنان و جوانان و تظاهرات وسیع دانشجویان با شعارهای «مرگ بر استبداد» و «زنده باد آزادی»، کوشش روشنفکران آزادیخواه برای شکستن سد سانسور و بالاخره هدف‌گیری مردم علیه قوه‌ی قضائیه علیه دخالت‌های شورای نگهبان و علیه تجاوزات نیروهای انتظامی، همگی گواه بر آن است، که روندی که با خرداد ۷۷ آغاز شد، نه تنها بازگشت‌پذیر نیست، بلکه بطور وقفه‌ناپذیری مسیر تعمیق و گسترش را می‌پیماید. کیفیت مبارزه‌ی جاری و صف‌بندیهای تاکتونی در ایران نشان می‌دهد که برخلاف تصور و آرزوی نیروهای حاکم بر جمهوری اسلامی، بازگشت به شرایط پیش از دوم خرداد ۷۶، ممکن نیست. نه تلاشهای مذبحخانه‌ی حاکمان نه تحریکات و بمب‌گذاری‌های سازمان مجاهدین خلق، هیچیک قادر نیست مردم را که هر روز بیشتر به نقش خود بشا به عامل اصلی تحول در ایران آگاه می‌شوند و در جهت ایفای این نقش بیاخته‌اند، از صحنه‌ی مبارزه خارج سازد.

۲۴ خرداد ۷۷

شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران

جرقه، آن بذر فکری را می‌پروراند و بسط می‌دهد، از آن نظامی منطقی برای بهتر زندگی کردن مردمان می‌سازد، سپس افکار خود را مطرح می‌سازد و از این طریق آن را به ذهن دیگران انتقال می‌دهد و هنگامی که تعداد افرادی که به این ذهنیت رسیده‌اند به کمیتی رسید که می‌تواند اوضاع حاکم را از میان بردارد، با شیوه‌ی قهر یا مسالمت‌جویانه، دمکراسی مستقر می‌گردد و بهمان ترتیبی که بوجود آمد، یعنی تحقق اندیشه‌ی یک یا چند اندیشمند، توسط اندیشه‌های اندیشمندان دیگر بسط و گسترش می‌یابد. این برداشت از واقعیت نمی‌تواند دریابد که ذهن فرد، حتا فرد نابغه، خود محصول محیط است. هر فردی در شرایطی پیشیافته، شرایطی که محصول کار او نیست، بلکه محصول کار پیشینیان او می‌باشد، متولد می‌شود و رشد و پرورش می‌یابد.

باری، بنابر آنچه تاکنون گفته شد، می‌توان این استنتاج منطقی و تاریخی را کرد که استقرار دمکراسی در جامعه‌ای بدون وجود یک «طبقه‌ی متوسط» یا بدون وجود روندی که در حال ایجاد چنین طبقه‌ای باشد، اگر نه بطور مطلق ناممکن، دست کم بسیار بعید به نظر می‌رسد. زیرا فقدان چنین وضعی در عین حال دلالت دارد بر این واقعیت که شکل مراوده‌ی مسلط بر جامعه که خود بازتاب نوع تولید و سطح تکامل آن می‌باشد، مراوده میان تولیدکنندگان کالا نیست، که شرط ضروری مبادله در سطحی گسترده است و این خود زمینه و شرط بوجود آمدن آن مناسبات اجتماعی است که می‌تواند تنها میان انسان‌های آزاد و برابر برقرار شود، که دمکراسی تنها شکل بیان و تبلور این مناسبات است.

حال، آشکار است که انتقال اندیشه از سرزمینی به سرزمین دیگر بسیار آسان‌تر است تا انتقال شرایط مادی و عینی‌ای که خود زمینه‌ساز پدیدآمدن چنان اندیشه‌ای است. و طبیعی است که اگر اندیشه‌ای نو که حاصل شرایط تکامل یافته تری است، از سرزمینی پیشرفته به سرزمینی عقب‌مانده انتقال یابد، آن اندیشه اولاً تنها توسط افراد معدودی تا حدی به درستی فهمیده خواهد شد و دیگر آنکه آن نیروهای اجتماعی که در شرایط حاکم تحت ستم و رنج و محنت زندگی قرار دارند و در تحقق اندیشه‌ی نو راهی برای رهایی از وضع موجود خود می‌بینند، آن اندیشه را با ذهنیت عقب‌مانده‌شان درک می‌کنند. چنین است که مردمی که با شعار استقلال و آزادی به جنگ استبداد پهلوی می‌روند، پس از سرنوشتی استبداد حاکم چگونگی درک خود از اندیشه‌ی آزادی را با دادن رأی به نظام ولایت فقیه بیان می‌دارند.

## بیانیه

تهدید و ارباب، دستگیری مخالفان، تجهیز چماقداران و سازماندهی تهاجم آنها علیه اجتماعات و راه پیمائی‌های مردم، برپاکردن تظاهرات فرمایشی و نمایشی در حمایت از ولایت و ولی فقیه، تشدید فشار بر رئیس جمهوری و نیروهای وابسته به او و سایر گروه‌ها و جریانهای منتقد درون نظام و اقدامات سراسیمه و انتقام جویانه‌ای چون حمله به خانه‌ی آیت‌الله منتظری، دستگیری شهردار تهران و بالاخره توقیف روزنامه‌ی جامعه، حلقه‌هایی از این تکاپوی مذبحخانه است.

چنین واکنش‌هایی بدون شک نه غیرمنتظره است و نه غیرعادی. آشکار بود که نیروهای حاکم بر جمهوری اسلامی در برابر گسترش جنبش مقاومت عمومی طبعاً ساکت نخواهند نشست و به سادگی تسلیم مطالبات مردم نخواهند شد.

درگیری‌های تاکتونی و تشدید آنها در آینده (بویژه با نزدیکی انتخابات مجلس خبرگان) امری ناگزیر و غیرقابل اجتناب است. این درگیری‌ها اجزاء و مراحل اجتناب‌ناپذیر جدال تاریخی بزرگی است که در ایران آغاز شده است و بدون تردید در آینده با شدت بیشتری

## ملاقات بین المللی در پاریس ...

از جامعه مدنی، فعالان جنبش فمینیستی، مسئولان نشریات فرهنگی و تنوریک، نویسندگان، جامعه‌شناسان، نمایندگان از سازمان‌ها و احزاب مختلف چپ، سوسیالیستی یا کمونیستی، نیروهای مترقی، فعالان مبارزات رهایی‌بخش از جهان سوم و غیره شرکت کرده بودند. استقبالی که از این ملاقات جهانی صورت گرفت، شرکت نزدیک به ۱۵۰۰ نفر از ۶۰ کشور جهان، بیش از تصور و پیش‌بینی خود برگزارکنندگان این برنامه بود.

کشورهای شرکت‌کننده عبارت بودند:

از آفریقا: آفریقای جنوبی، الجزیره، پَن، کامرون، کنگو، ساحل عاج، گینه، ماداگاسکار، مالی، مراکش، موریتانی، نیجریه، سنگال، تونس، جزیره رئونیون.

از آمریکای لاتین: آرژانتین، برزیل (بیش از ۵۰ نفر که اکثراً عضو و هوادار حزب زحمتکشان برزیل بودند)، شیلی، کلمبیا، کوبا (حزب کمونیست)، مکزیک، پرو، پرتوریکو، جمهوری دمینیک، سان سالوادور، اورگوئه.

از آمریکای شمالی: کانادا، ایالات متحده آمریکا (از جمله از حزب سوسیالیست آمریکا).

از آسیا: چین (از طرف حزب کمونیست این کشور)، هندوستان، ژاپن (حزب کمونیست)، سیریلانکا، ویتنام (حزب کمونیست).

از اروپا: آلبانی، آلمان (حزب PDS و حزب کمونیست آلمان غربی سابق...)، بلژیک، بلغارستان، دانمارک، اسپانیا، فدراسیون یوگوسلاو، فنلاند، یونان، مجارستان، ایتالیا (از جمله رُسانا رُساندا از مانیفستور)، هلند، لهستان، پرتغال، جمهوری چک، انگلستان (از جمله هُیس بان)، روسیه (حزب کمونیست، یک گروه ترسکیستی...)، سلوونی، سوئد، سوئیس، اوکراین.

از خاور میانه: مصر (از جمله سمیر آمین)، عراق، اسرائیل، لبنان، فلسطین، سوریه، ترکیه.

از اقیانوسیه: استرالیا، زلاند جدید و جزایر پلی‌نزی.

از فرانسه تعداد زیادی از متفکران چپ و مارکسیست و فعالان جنبش زنان و جنبش‌های اجتماعی شرکت کرده بودند که از آن جمله می‌توان به اسامی زیر اشاره کرد:

Tony Andreani, Etienne Balibar, Daniel Bensaid, Paul Boccara, Christine Delphy, Georges Labica, Michael Lowy, Henri Maller, Lucien Seve, Jacques Texier, Andre Tosel...

یک موفقیت دیگر این ملاقات، تعداد ۳۴۹ رساله و مقاله‌ای بود که طراحان بحث تهیه کرده بودند و قبل از برگزاری برنامه توسط برگزارکنندگان در بولتن هائی (۱۲ جلد) به چاپ رسیده بود. و این ابتکار جالبی بود، چون بحث‌ها می‌توانست با آمادگی قبلی و آشنایی شرکت‌کنندگان از نظرات مختلف انجام پذیرد و در نتیجه از غنای بیشتری برخوردار شود.

۱۵۰ سال پس از مانیفست حزب کمونیست مارکس و انگلس، دو پرسش اصلی محور بحث‌های ۴ روزه گردهم‌آیی پاریس تشکیل می‌دادند: کدام آلترناتیو در برابر سرمایه‌داری؟ کدام ره‌بش بشری؟ در پرتو این دو موضوع، بحث‌ها و گفت‌ووشنودهای مختلفی در کارگاه‌ها انجام گرفت و بررسی‌های عام‌تر و یا جمع‌بندی کارگاه‌ها در جلسات عمومی مطرح می‌شد. نزدیک به ۳۰ کارگاه و ۸ اجلاس عمومی و ۲ میز گرد (در روز آخر در آمفی تئاتر بزرگ سوربن) برگزار شد و مجموعاً بیش از ۲۸۰ نفر از کشورهای مختلف بحث ارائه دادند. هدف برگزارکنندگان این تجمع، علاوه بر طرح پرسش‌ها و بررسی معضلات جنبش اجتماعی و ضد سرمایه‌داری دوران ما، به درستی این بود که گفت‌ووشنود و تبادل نظر و تجربه‌ای میان علاقه‌مندان از کشورهای مختلف جهان انجام پذیرد و بهمین خاطر نیز عنوان ملاقات بین المللی را انتخاب کرده بودند. و البته از این

بابت نیز کارشان با موفقیت روبرو شد.

تم‌های کارگاه‌ها و جلسات عمومی عبارت بودند از:

- مانیفست: شرایط جهانی، تاریخچه.
- معنا و مقام مانیفست در آثار مارکس.
- قرانت‌های مانیفست و شکل‌گیری‌های بعدی جنبش کارگری.
- رژیم‌های ناشی از اکتبر ۱۹۱۷: مانیفست در عمل؟
- الف‌ا برده‌داری و مانیفست، ۱۵۰ سال بعد.
- مانیفست در تاریخش.
- مانیفست در بازماندگان.
- «بورژواها و پرولترها»: ۱۵۰ سال بعد، کدام مناسبات طبقاتی در جهان امروزی؟
- از انقلاب صنعتی تا استحاله‌های تکنولوژیکی معاصر، تکوین تقسیم اجتماعی کار.
- فراروی از بیکاری: امنیت شغلی و آموزش برای همه زنان و مردان.
- معضل مسکن.
- چه نوع جهانی شدن: مالی‌گرایی و «جنگ اقتصادی» سرمایه‌داران یا شکل نوینی از تعاون بشری.
- آیا ملت آینده‌ای دارد؟
- دگردیسی اجتماعی و رشد مداوم: کدام روابط میان انسان‌ها و طبیعت؟
- روابط طبقاتی، استثمار، سلطه: پرسش‌های دیروز و امروز.
- ملت‌ها، اروپا، جهانی‌شدن.
- آیا تاریخ تفهیم پذیر است؟
- آیا اقتصاد اجازه فهم دینامیسم تاریخ را می‌دهد؟
- «سلطه»، «قدرت»، «استثمار»: موانع فهم تنوریک و دگردیسی عملی.
- پیشرفت، زیر سؤال.
- از نقد حال تا نگرش به آینده: طرح‌ها، اتوبی، نمونه‌سازی.
- سوسیالیسم و/یا کمونیسم؟
- کمونیسم و فرد.
- چگونه می‌توان به تاریخ از برای دگردیسی آن اندیشید؟
- چگونه می‌توان طرحی برای آینده از برای به انجام رساندن آن ریخت؟
- دمکراسی، یک چالش انقلابی.
- کدام انترناسیونالیسم؟
- دولت آیا «گرفتنی» است؟ رفم‌ها، انقلاب، فرآیند...
- مسئله مالکیت: تصاحب، قدرت‌ها، مدیریت‌ها.
- ره‌بش زنان و پروژه کمونیستی.
- از «حزب کمونیست» مانیفست تا پرداخته‌های امروزی: جنبش کارگری، جنبش اجتماعی، کدام اشکال سازمان‌دهی اجتماعی؟
- دولت، دمکراسی، مالکیت: کدام انقلاب؟
- پرولتاریا؟ شهروندان؟ جنبش اجتماعی؟ حزب؟ کدام بازی گران برای کدام دگردیسی‌های اجتماعی؟
- کدام جهان‌روائی (universalite) برای ساختن؟
- کدام جهان برای فتح کردن؟

اما ملاقات بین المللی پاریس دارای کمبودها و ضعف‌هایی نیز بود. یک ضعف مهم آن در این بود که بخشی از سخن‌گویان یا متعلق به سازمان‌ها و احزاب سنتی طرفدار شوروی سابق، چین، کوبا و ویتنام... بودند و یا اگر از آنها نیز بُریده بودند لکن کم و بیش در همان چارچوب‌های ایدئولوژیکی، فرهنگی و ذهنی، فکر می‌کردند. اینان نه تنها مطلب جدیدی برای گفتن نداشتند بلکه فرمول‌های شابلونی‌شان حتی از لفاظی‌های دوران استالینی نیز سطحی‌تر و مبتذل‌تر بود. این فقر و عقب ماندگی فکری بویژه در

دسته از جنبش‌های اجتماعی رویش یافتند که خواستار تحقق برابری میان انسان‌ها بودند. بنابراین از همان آغاز تاریخ تمدن انسانی، برای کسانی که در وضعیت اجتماعی سیال بسر می‌بردند، تمایل به دین و دین‌گرایی کوششی بوده است در جهت رهایی از چنگال نابرابری‌های اجتماعی. همین امر سبب می‌شود تا ذهن ساده‌پندار، دین‌گرایی و بنیادگرایی دینی را، هر چند که در اصل دو پدیده جدا از یکدیگر هستند، به مشابه یک پدیده درک کند.

در عین حال دیده شد که بنیادگرایی فرآورده تحولات اجتماعی است، پس نمیتواند به یک قوم و طایفه و ملت و حتی به یک حوزه فرهنگی-تمدنی محدود گردد. و نیز از آنجا که دگرگونی‌های اجتماعی خود فرآورده دگرگونی‌هایی هستند که در تمامی شیوه‌ها و مناسبات تولیدی روی میدهند، در نتیجه پدیده بنیادگرایی نیز بازتابی از دگرگونی‌هایی است که در بطن شیوه و مناسبات تولید رخ میدهد و بهمین دلیل رد پای آنرا میتوان در تمامی حوزه‌های فرهنگی-تمدنی یافت. به عبارت دیگر میتوان مدعی شد که بنیادگرایی دینی پدیده‌ای است فراملی.

در این جستار کوشش میشود جنبه‌هایی از جنبش‌های بنیادگرایانه که به حوزه‌های فرهنگی-تمدنی گوناگون وابسته‌اند، مورد بررسی قرار گیرند.

### یهودیت و بنیادگرایی

یهودان همچون عرب‌ها از نژاد سامی هستند و در آغاز نیز به مشابه اقوام کوچنده دامدار در مناطق شمالی عربستان میزیستند. هر یک از اقوام یهود دارای منطقه زیست جداگانه‌ای بود و در رأس هر یک از آنها رئیسی مقتدر قرار داشت که او را «پدر عشیره» مینامیدند. بتدریج اما برخی از این اقوام از دامداری دست برداشتند و به کشاورزی روی آوردند و در نتیجه اسکان یافتند. ابراهیم پیامبر که هم اعراب و هم یهودان خود را از اعقاب او میدانند، رهبر یکی از اقوامی بود که در منطقه‌ای در شمال عربستان ساکن بودند که در کتاب عهد عتیق حران Harran نامیده شده است. بنا به روایات بخش «عهد عتیق» از «کتاب مقدس»، از دوران ابراهیم به بعد تمامی رهبران طوایف و قبایل یهود پیامبر بودند. به عبارت دیگر از همان آغاز پیدایش تاریخ نگاهشده شده قوم یهود، با شخصی روبرو میشویم که رهبری دینی و سیاسی را در وجود خود متحد ساخته است.

اما هجوم اقوام آریائی سبب شد تا یهودان برای نجات خود از سرزمین‌هایی که تا آن زمان در آن میزیستند، مجبور به مهاجرت گردند و در حدود ۱۷۰۰ سال پیش از میلاد مسیح به سرزمین مصر پا نهند. دیری نپایید که آنها توانستند از طریق همزیستی با مصریان، در این کشور به قدرت سیاسی دست یابند. سلطه یهودان بر مصر نزدیک به ۲۰۰ سال طول کشید، اما سرانجام مردم بومی قادر شدند متجاوزین یهود را شکست دهند. رامسیس دوم Ramsis II که قصد ساختن اهرام و معابد عظیم داشت، برای آنکه بتواند به نیروی کار ارزان دست یابد، یهودان را، با آنکه آن قوم بیش از ۳۰۰ سال در آن سرزمین زیسته بود، به مشابه قومی متجاوز به بردگی گرفت. باین ترتیب یا یهودان باید دست به قیام میزدند تا بتوانند قدرت سیاسی را متصرف گردند و یا آنکه باید از آن کشور میگریختند. کوشش‌های یهودان برای بدست گرفتن قدرت سیاسی با شکست روبرو گشت و بهمین دلیل تمامی قوم یهود به برده‌گی گرفته شد. موسی کسی است که در حدود ۱۳۰۰ سال پیش از میلاد مدعی شد «یهوه» به او گفته است که برای قوم یهود «سرزمین مقدسی» را در نظر گرفته است که در شرق قرار دارد و در آن «شیر و شهد جاری است» (۱). او با دادن یکچنین وعده‌هایی سرانجام توانست از پشتیبانی اکثریت یهودان برخوردار گردد. دیری نپایید که به رهبری

نمایندگان چینی، ویتنامی و تنمه‌ای که همواره نوستالژی اردوگاهی دارد، قابل مشاهده بود. این امر در نتیجه به کیفیت بحث‌ها و تا اندازه‌ای به ارزش ملاقات لطمه وارد آورد. بخصوص از این لحاظ که برگزارکنندگان آن مدعی بودند و هستند که خود را از جریانات سنتی و افکار دگماتیستی سابق متمایز کرده‌اند و روی به تحول و نوآوری دارند که البته تم‌های انتخاب شده تا اندازه‌ای نیز این را نشان می‌داد.

ضعف دیگر جلسات در این بود که به دلیل کمبود وقت، عملاً بسیاری از مسایل و پرسش‌ها حتی فرصت طرح شدن را نیافتند و در موارد بسیاری به دلیل طولانی شدن سخنرانی‌ها وقت کافی و لازم برای صحبت و دخالت حاضرین و شنوندگان باقی نمی‌ماند. در پاره‌ای از جلسات نیز، مضمون صحبت‌های سخنرانان، شاید به دلیل تلخیص و کمبود وقت، از سطح پائینی برخوردار بود، در حالیکه مقاله‌های پلی‌کپی شده همان مطالب را بهتر منعکس ساخته‌اند.

سرانجام آخرین و شاید مهمترین نقص ملاقات بین‌المللی پاریس در این بود که جای دو نیروی بزرگ و پراهمیت اجتماعی دوران ما در این برنامه خالی بود. یکی کارگران و زحمتکشان و دیگری جوانان. در مورد زنان، اگر تعداد آنها در بین شرکت‌کنندگان کم نبود ولی به نسبت مردان، سخنرانان زن اقلیت بسیار کوچکی را تشکیل می‌دادند و این نقص بزرگی بود که مورد انتقاد همه نیز قرار گرفت. اما همان طور که گفتیم کمتر زحمتکشی و یا جوانی در این گردهم‌آیی حضور یافته بود. سن متوسط شرکت‌کنندگان شاید کم تر از ۴۵ الی ۵۰ سال نبود. و این کمبود بخصوص در مناسبت با ۱۵۰ امین سالگرد مانیفست کمونیست، اثری که می‌خواست ترجمان جنبش تاریخی پرولتاریا و نیروهای بالنده اجتماعی باشد و برای آنان و تنها برای آنان نوشته شده بود، پرسش بسیار مهم و نگران‌کننده‌ای در برابر چپ‌های سوسیالیست امروزی که همواره نسبت به روحی از مارکس وفادار باقی مانده‌اند، قرار می‌دهد: پرسش کدام گفتار و طرحی نو؟ برای یا بوسیله‌ی کدام نیروی اجتماعی و بالنده؟ پرسشی که همواره در ملاقات‌های آینده باید طرح گردد و برایش پاره پاسخی هر چند نامسلم پیدا شود.

### بنیادگرایی دینی، پدیده‌ای ...

اما چون جنبش بنیادگرایی، پدیده‌ای است متأثر از تنش‌های اجتماعی، پس نمیتوان آنرا به فرهنگ، نژاد و یا دین معینی محدود ساخت. بطور مثال نمیتوان مدعی شد که اسلام یگانه دینی است که در پیروان خویش تمایل به بنیادگرایی را پرورش میدهد و یا آنکه نژاد سیاه بخاطر خصوصیات تبارشناختی نمیتواند به بنیادگرایی تمایل یابد. بررسی‌های جامعه‌شناختی نشان میدهند که دگرگونی‌های اجتماعی موجب گرایش به بنیادگرایی میگردند. اما برای مردمی که از این دانش آگاهی چندانی ندارند، چنین به نظر میرسد که گرایش به بنیادگرایی دینی همیشه در طول تاریخ وجود داشته است. همین امر سبب میشود تا آنها بنیادگرایی را نمودی دینی بدانند و برای رهایی از چنبره آن، خواستار نفی کامل دین و دین‌گرایی گردند. اما از سوی دیگر میدانیم که پدیده دین در جوامع پیشاتربقایی نیز وجود داشت و بهمین دلیل میتوان دین را یکی از کهن‌سال‌ترین پدیده‌های فکری تمامی حوزه‌های فرهنگی-تمدنی انسانی دانست. با پیدایش جوامع طبقاتی نابرابری اقتصادی که در بر گیرنده مالکیت بر ابزار و وسائل تولید و مصرف است، به حوزه زندگی اجتماعی پا میگذارد و به حقوق اجتماعی بدل میگردد، یعنی ساختارهای حقوقی در تمامی جوامع طبقاتی بر اصل پذیرش نابرابری پیدایش یافته‌اند. بنابراین از همان آغاز تاریخ، تلاش برای از میان برداشتن نابرابری‌های اجتماعی رنگ مذهبی بخود میگیرد و همانطور که دیدیم، تمامی ادیان توحیدی، در آغاز از بطن آن

فرهنگ و تمدن بومی مناطقی شدند که در آن اسکان یافته بودند، لیکن به دین خویش وفادار ماندند و پس از چندی همین دین به تنها وجه مشترک کسانی بدل شد که از ژاپن تا اسپانیا در سه قاره در پراکندگی بسر میبردند.

در سال ۸۰۰ میلادی بخشی از اسپانیا بدست اعراب مسلمان فتح شد و این سلطه تا ۱۵۰۰ کم و بیش دوام داشت. طی این دوران یهودانی که در مناطق زیر سلطه اعراب مسلمان زندگی میکردند، توانستند از استقلال نسبی بیشتری و از رشد فرهنگی ویژه‌ای برخوردار گردند.

اما کلیسای کاتولیک در قرن یازدهم به این فکر افتاد که اورشلیم شهر مقدسی است که عیسی مسیح در آن به شهادت رسیده است و در نتیجه خواستار اشغال این شهر توسط دولت‌های مسیحی اروپا گشت که در آن زمان جزئی از سرزمین‌های اسلامی بود. با آغاز جنگ‌های صلیبی، از یکسو جنگ علیه مسلمانان به مثابه نبرد «مؤمنان» علیه «کافران» آغاز شد و از سوی دیگر کلیسای کاتولیک یهودان را متهم به قتل عیسی مسیح ساخت و افکار عمومی را علیه آنها برانگیخت، زیرا بر اساس انجیل، این رهبران عالیرتبه دین یهود بودند که حکم قتل عیسی را صادر کردند و از فرماندار رومی فلسطین اجرای آن حکم را خواستار شدند. باین ترتیب اقلیت یهود که تا آن زمان در بسیاری از کشورهای اروپایی کم و بیش از زندگی آرامی بهره‌مند بود، به مثابه کسانی که دستشان به خون فرزند خدا آلوده شده است، به مطرودین بدل گشتند و از شهرها رانده شدند و در بسیاری از این کشورها باید در گتوها (۴) زندگی میکردند. از این دوران به بعد حقوق اجتماعی یهودان بشدت محدود گشت و آنها از دستیابی به بسیاری از مشاغل عادی و دولتی محروم شدند و باید نسبت به شهروندان مسیحی مالیات بیشتری میپرداختند. در برخی از کشورها یهودان تنها پس از نصب علامتی زرد رنگ بر لباس خود حق داشتند در مجامع عمومی ظاهر شوند. بعدها یهودانی که در قلمرو حکومت فاشیستی هیتلر زندگی میکردند، باید بر اساس همین قانون قرون وسطانی علامت زردی بر لباس خود نصب مینمودند.

پس از آغاز جنگ‌های صلیبی در بسیاری از کشورهای اروپایی یهودان قتل عام شدند. به فرمان حکومت‌های فرانسه، اسپانیا و پرتغال باید تمامی یهودان به مثابه «گناهکاران» خاک آن کشورها را ترک میکردند. بیشتر یهودان از این سه کشور به ایتالیا، شمال افریقا که مسلمان نشین بود و به شهرهای تجاری لندن و آمستردام مهاجرت کردند. با آغاز عصر جدید، یعنی دوران روشنگری، از دامنه فشار بر یهودان کاسته نشد و بهمین دلیل بسیاری از یهودان به شرق اروپا، یعنی به لهستان و روسیه مهاجرت کردند و در آنجا زبان یدیش (۵) و فرهنگ ویژه خود را بوجود آوردند. بسیاری نیز در قرن نوزدهم به قاره امریکا کوچ کردند و اینک نزدیک به ۶ میلیون یهودی در ایالات متحده امریکا زندگی میکنند، حال آنکه کل جمعیت اسرائیل ۵،۵ میلیون نفر است که نزدیک به یک میلیون نفر آن اعراب فلسطینی و ۴،۵ میلیون نفر یهودی تبار هستند. به عبارت دیگر تعداد یهودان امریکا بیشتر از یهودانی است که در اسرائیل زندگی میکنند.

اما با پیروزی انقلابات دموکراتیک سرمایه‌داری که اساس آن بر برابری انسان‌ها در برابر قانون قرار دارد، ساختار گتو از بین رفت. در انگلستان در سال ۱۸۵۸، در آلمان در سال ۱۸۷۱ و در روسیه در سال ۱۹۱۷، یعنی پس از پیروزی انقلاب فوریه، یهودان از نظر حقوق شهروندی با دیگران برابر شدند. با از بین رفتن دیوارهای گتو زمینه برای جذب یهودان در جامعه شهروندی فراهم گشت و بسیاری از یهودان به مسیحیت گرویدند. پدر کارل مارکس نیز یکی از یهودان آلمانی بود که پیش از فروریزی دیوارهای گتو به مسیحیت گروید. اما میدانیم که «برابری» سرمایه‌داری نوعی برابری صوری یا

او مهاجرت یهودان از مصر به سوی «سرزمین مقدس» به گونه موفقیت آمیزی سازماندهی شد. موسی در عین حال در دورانی که رهبری دینی، قضائی و سیاسی قوم یهود را بدست گرفت، بنا به فرمان «یهوه» به وضع یک سلسله قوانین پرداخت که قوم یهود باید بر اساس آن زندگی میکرد. این قوانین در تورات تدوین شده‌اند.

بهر حال یهودان در حدود ۱۳۰۰ سال پیش از میلاد مجبور بودند برای آنکه بتوانند در «سرزمین مقدس» زندگی کنند، یا باید در جنگ بر مردم بومی این مناطق غلبه میکردند و یا آنکه باید با آنها از در صلح و همزیستی بر میامدند و در نتیجه گاهی یهودان بر کنعانی‌ها پیروز میشدند و چندی نیز باید زیر سلطه آنها زندگی میکردند. این وضعیت با به قدرت رسیدن داود بهم خورد و او قادر شد در حدود ۱۰۰۰ سال پیش از میلاد تمامی اقوام یهودتبار را در محدوده یک کشور با یکدیگر متحد سازد. داود اورشلیم را پایتخت خود ساخت و به فرمان او مقدمات کار برای ساختن معبد بزرگی در این شهر فراهم گشت. اما این معبد در دوران سلطنت فرزند او، یعنی سلیمان به پایان رسید. با این حال پس از درگذشت سلیمان، به علت اختلافات داخلی، کشور یهود به دو حکومت شمال و جنوب تقسیم شد. پس از این حادثه هر دو دولت دیگر از نیروی کافی برخوردار نبودند و به نوبت مستعمره و یا حکومت تحت‌الحمایه مصریان، آسوری‌ها، بابلی‌ها و پارس‌ها بودند. در سال ۷۲۲ پیش از میلاد اسرائیل به یکی از استان‌های کشور آسور بدل شد و در سال ۵۸۶ اورشلیم توسط ارتش بابل اشغال و معبد سلیمان ویران گردید. پس از آن بخت‌النصر پادشاه بابل ده هزار تن از یهودانی را که پیشه‌ور و صنعتگر بودند به همراه خود به بابل برد و آنها را همچون بردگان به بیگاری گرفت. اما ۶۰ سال بعد، در سال ۵۳۸ پیش از میلاد کوروش پادشاه پارس توانست بابل را فتح کند. به فرمان او یهودان حق بازگشت به سرزمین خود «یهودیه» و بازسازی معبد سلیمان را یافتند. بهمین دلیل در کتاب اشعیا، نبی از کوروش به مثابه «مسیح»، یعنی نجات دهنده یاد شده است (۲).

از آن دوران تا زوال دولت هخامنشی اسرائیل یا فلسطین جزئی از قلمرو امپراتوری پارسیان بود و بهمین دلیل در قرن چهارم پیش از میلاد بخشی از یهودان در محدوده امپراتوری هخامنشی به نواحی شرقی و مصر مهاجرت کردند و در این مناطق به تجارت پرداختند. در سال ۳۲۲ فلسطین به اشغال ارتش اسکندر درآمد و باین ترتیب زمینه برای ارتباط میان فرهنگ یونانی و یهودی فراهم گشت. در سال ۱۶۱ پیش از میلاد یهودان علیه دولت سلوکی دست به قیام زدند و برای دوران کوتاهی موفق شدند حکومت مستقلی را بوجود آورند. این حکومت تا سال ۶۳ پیش از میلاد برقرار بود و در این سال ارتش روم فلسطین را به اشغال خود درآورد و فلسطین به یکی از استان‌های امپراتوری روم بدل گشت. با آنکه رهبری نظامی و سیاسی این ایالت در دست فرماندهان لژیون روم قرار داشت، اما هرگز پادشاه یهود تا اندازه‌ای از استقلال عمل برخوردار بود و به عنوان عالیترین مقام قضائی، میتوانست بر اساس حقوق یهود درباره اختلافاتی که میان یهودان رخ میداد، حکم صادر کند. از آنجا که هدف فرماندهان رومی چاپیدن مردم بود، بتدریج وضع اقتصادی فلسطین آنقدر وخیم شد که مردم برای رهایی از آن وضعیت در سال ۶۶ میلادی علیه ارتش روم شوریدند. این شورش در سال ۷۰ میلادی سرکوب شد و معبد سلیمان که در زمان کوروش بازسازی شده بود، مجدداً ویران گشت. از آنجا که مقاومت چریکی علیه ارتش روم همچنان ادامه یافت، در سال ۱۳۵ میلادی به فرمان هادریان (۳) امپراتور روم، شهر اورشلیم به کلی ویران گردید و بخش اعظم یهودان به اسپانیا و دیگر مناطق دوردست انتقال داده شدند و بخشی نیز داوطلبانه به بابل و مناطق آسیای مرکزی رفتند و تا هند و چین و ژاپن کوچ کردند. یهودان کوچ کرده به تدریج جذب

ژوئای ۱۹۲۲ طرح «تحت‌الحمایگی» فلسطین از سوی انگلستان به «اتحادیه ملل» داده شد و این طرح در سپتامبر همان سال به تصویب رسید. باین ترتیب با این استدلال که فلسطین هنوز از آمادگی برای بدل شدن به یک دولت مستقل برخوردار نیست، تحت سیادت نظامی و اداری انگلستان قرار گرفت. البته در این زمینه مردمی که در فلسطین زندگی میکردند، حق دخالت نداشتند و بلکه دیگران، یعنی کشورهای امپریالیستی که در جنگ پیروز شده بودند، در مورد سرنوشت آنها تصمیم گرفتند، امری که در تضاد آشکار با مفاد «قرارداد اتحادیه ملل» قرار داشت، زیرا در ماده ۲۲ این قرارداد حق تعیین سرنوشت خلق‌ها به صراحت قید شده بود.

هنگامی که جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۷ پایان یافت، فلسطین دارای مساحتی برابر با ۲۷,۰۰۰ کیلومتر مربع و جمعیتی برابر با ۷۰۰,۰۰۰ نفر بود که ۷۰,۰۰۰ نفر مسیحی، ۵۶,۰۰۰ تن یهودی و مابقی مسلمان بودند. باین ترتیب یهودان رویم ۸ درصد از جمعیت این کشور را تشکیل میدادند.

اما در همان سال آرتور بالفور Arthur Balfour وزیر امور خارجه وقت انگلستان طی نامه‌ای که به لرد روثشیلد Lord Rothshild نوشت، که یکی از ثروتمندان یهودی تبار انگلستان بود، اعلان داشت که «حکومت پادشاهی از تشکیل موطنی ملی برای خلق یهود در فلسطین استقبال میکند و تلاش خود را در جهت تحقق این هدف مصروف خواهد داشت» (۹). از آن دوران به بعد جنبش صهیونیستی توانست بسیاری از یهودان اروپائی را که از سطح زندگی بدی برخوردار بودند، به مهاجرت به فلسطین تشویق کند. بهمین دلیل در سال ۱۹۲۲ بیش از ۸۰,۰۰۰ و در سال ۱۹۳۱ بیش از ۱۷۴,۰۰۰ یهودی در فلسطین زندگی میکردند. با به قدرت رسیدن فاشیسم در ایتالیا و نازیسم در آلمان به شتاب مهاجرت یهودان اروپائی به فلسطین افزوده شد، بطوری که در سال ۱۹۴۸ تعداد یهودانی که در فلسطین ساکن بودند، به ۶۵۰,۰۰۰ نفر بالغ گشت، یعنی در این سال رویم ۳۱ درصد از کل جمعیت فلسطین یهودی تبار و مابقی، یعنی ۱,۴۱۵,۰۰۰ نفر اعراب مسلمان و مسیحی بودند.

یهودانی که به فلسطین مهاجرت کردند، از طریق پول‌هانی که نهضت صهیونیستی در اختیار آنها قرار میداد، زمین‌های زراعی اعراب را خریدند و با ایجاد واحدهای اشتراکی کشاورزی که آنها را کیبوتس Kibbutz مینامیدند، زمینه را برای نوعی زندگی اشتراکی فراهم ساختند (۱۰). بر اساس آمار که موجود است، در سال ۱۹۱۸ از مجموعه ۲,۶۶۳,۲۳۱ هکتار زمین‌های زراعی فلسطین، تنها دو درصد از آن (۶۵,۷۶۴ هکتار) به یهودان تعلق داشت و تا سال ۱۹۴۸ این نسبت به پنج درصد (۱۴۳,۸۵۳ هکتار) بسود یهودان تغییر کرد (۱۱).

با آنکه جنبش صهیونیستی در اروپا بوجود آمد، اما از همان آغاز از پشتیبانی گسترده یهودان ایالات متحده امریکا برخوردار گشت. یکی از این افراد لوئیس برندیس Louis Brandeis بود. او با آن که حقوقدان و عضو دیوان عالی قضائتقضاتی فدرال ایالات متحده بود، بیشتر از حد کوشید تا حکومت انگلیس با نقض قوانینی که در فلسطین وجود داشتند، زمینه را برای دخالت یهودان مهاجر در تعیین سرنوشت فلسطین فراهم سازد.

صهیونیست‌ها در دورانی که فلسطین منطقه «تحت‌الحمایه» انگلستان بود، توانستند دولت انگلستان را مجبور سازند تا زبان عبری را به مشابه زبانی «اداری» به رسمیت بشناسد. آنها در کیبوتس‌ها نوعی «دولت در دولت» بوجود آوردند، بطوری که کیبوتس‌ها را «مناطق آزاد» اعلان کردند، یعنی مناطقی که بیرون از حوزه قوانین کشور فلسطین و پوشش اداری دولت انگلیس قرار داشتند. آنها در این مناطق بر اساس قوانینی که خود وضع کرده بودند، زندگی میکردند و از دخالت دولت مرکزی، یعنی دولت

ظاهری است. بهمین دلیل در غالب جوامع اروپائی تمایلات ضد یهود همچنان پا بر جا بودند. از آنجا که یهودان طی سده‌های میانی مجبور شده بودند بخاطر امرار معاش به تجارت روی آورند، در نتیجه با پیدایش سرمایه‌داری، بخش عظیمی از سرمایه ملی در دست تجار و صاحبان صنایع یهودی تبار تمرکز یافته بود و بهمین دلیل طبقه کارگری که از مکانیسم‌های استثمار سرمایه‌داری آگاهی نداشت، یهودان را مسئول بدبختی خود میدانست. فاشیسم هیتلری توانست با بهره‌گیری از همین احساسات کور، جنبش نژادپرستانه خود را برنامه‌ریزی کند که سرانجام موجب نابودی نزدیک به شش میلیون یهودی در اردوگاه‌های کار اجباری گشت.

از سوی دیگر برخی از یهودان بنیادگرای اروپائی از روند جذب یهودان در جوامع مسیحی به وحشت افتادند و برای جلوگیری از این روند، نظریه بازگشت به «سرزمین موعود»، یعنی فلسطین را مطرح ساختند. از بطن این جنبش در پایان قرن نوزدهم به رهبری هرستل Herzl (۶) جنبش صهیونیسم زایش یافت. آنها جنبش خود را صهیون نامیدند، زیرا طبق گزارشاتی که در کتاب «عهد عتیق» به ثبت رسیده است، صهیون کوهی یا تپه کوه مانندی است که در شمال شرقی شهر اورشلیم قرار دارد و یهودان باستان می‌پنداشتند که قله آن کوه نشینگاه خدا است. نام صهیون باید اشتیاق یهودان را به بازگشت به «سرزمین مقدس» آشکار میساخت.

صهیونیسم بطور عمده بر اساس اندیشه «دولت ملی» طرح‌ریزی شده است. در سال ۱۸۶۲ موسی هس Moses Hess در اثر خود «رُم و اورشلیم» از زایش دوباره ملت یهود و بازگشت به فلسطین سخن گفت. در سال ۱۸۸۱ یهودان در روسیه تزاری بسختی سرکوب شدند. تحت تأثیر آن حوادث در سال ۱۸۸۲ اتحادیه «دوستداران صهیون» Chowewe Zion در اروپای غربی بوجود آمد. در همان سال لئو پینسکر Leo Pinsker که پزشک بود، در اثر خود «رهایش خودرو» Autoemanzipation میهن مضمینی را برای یهودان تحت تعقیب خواستار شد. پس از او تئودر هرستل تحت تأثیر رُسوانی دیرفوس (۷) اندیشه‌های هس را گسترش داد و در کتاب خود «دولت یهود» Judenstaat که در سال ۱۸۹۷ انتشار یافت، مطرح ساخت که ملت یهود باید حق تشکیل کشوری را داشته باشد که بتواند در محدوده آن از یک زندگی سعادتمندانه برخوردار گردد. در همین سال به رهبری او کنگره صهیونیست‌ها در شهر بازل Basel سوئیس تشکیل گردید. شرکت کنندگان در این کنگره تشکیل یک دولت یهودی در بخشی از سرزمین فلسطین را خواستار شدند. در همین کنگره برای جنبش صهیونیستی سه هدف عمده در نظر گرفته شد که عبارتند از:

۱- استقبال از ایجاد مناطق یهودی‌نشین در فلسطین از طریق مهاجرت یهودان کشاورز و کارگر بر اساس دستورالعملی متناسب.

۲- سازماندهی و تشکّل تمامی یهودان بر اساس مؤسسات متناسب ملی و بین‌المللی که باید با قوانین هر یک از کشورها در انطباق باشد.

۳- تقویت و مراقبت از اندیشه‌های خلقی و خودآگاهی صهیونیستی.

۴- نخستین گام در راه این هدف، هرگاه که این مجوز برای اهداف صهیونیسم ضروری باشد، کسب اجازه از دولت‌ها است (۸).

در آن زمان فلسطین هنوز جزئی از امپراتوری عثمانی بود و بهمین دلیل تعداد مهاجرین یهود به این منطقه بسیار کم بود. با آغاز جنگ جهانی اول، امپراتوری عثمانی و امپراتوری آلمان در یک جبهه جنگ قرار گرفتند و امپراتوری عثمانی پس از شکست‌های نظامی بسیار سخت در اکتبر ۱۹۱۸ تن به آتش‌بس داد. در ژانویه ۱۹۱۹ «شورای عالی کنفرانس صلح» تصمیم گرفت مناطقی از امپراتوری عثمانی را که عرب‌نشین بودند، به مناطق تحت‌الحمایه Protektorat بدل گرداند. در ۲۸ ژوئیه همان سال «قرارداد ورسای» و «اتحادیه ملل» Völkerbund امضاء شد. در

ارتش یهودان مهاجر توانست با کمک‌های نظامی بی‌دریغی که از سوی ارتش آمریکا دریافت کرد که در آن زمان در ایتالیا استقرار داشت، بر ارتش چند کشور عرب، یعنی مصر، سوریه، اردن و عربستان سعودی پیروز گردد. یهودان پس از آنکه توانستند مناطق وسیعی از فلسطین را به تصرف خود درآورند، بسیاری از فلسطینیان را که در آن نواحی زندگی میکردند، مجبور ساختند که از آن نواحی، یعنی از سرزمین اجدادی خود «مهاجرت» کنند. بعبارت دیگر مهاجرت داوطلبانه یهودان اروپائی به فلسطین موجب مهاجرت اجباری چند صد هزار تن فلسطینی از میهن خود گشت. صهیونیست‌ها برای آنکه برای آسیب دیدگان آلمان هیتلری سرزمینی امن بوجود آورند، تا به امروز امنیت را از مردم فلسطین سلب کردند. پیدایش دولت اسرائیل همراه بود با مهاجرت اجباری بیش از ۸۵۰,۰۰۰ فلسطینی از سرزمین اجدادی خویش؛ بیشتر این فلسطینیان هنوز نیز در اردوگاه‌های پناهندگان در لبنان، اردن و مصر بسر میبرند. بخشی نیز برای تأمین زندگانی خود در سراسر جهان عرب پراکنده شده است. یخاطر زاد و ولد به تعداد آوارگان فلسطینی طی ۵۰ سال افزوده شده و اینک تعداد آنها بنا بر آمار سازمان ملل متحد به بیش از ۲ میلیون نفر بالغ میشود. علاوه بر این ۲۰۶ میلیون فلسطینی در مناطق اشغالی بنگ غربی و نوار غزه زندگی میکنند.

همانطور که نشان داده شد، جنبش صهیونیستی در آغاز جنبشی بود که اندیشه ایجاد «جامعه یهود» در فلسطین را از تئوری سیاسی «دولت ملی» گرفته بود. اما این جنبش بتدریج به جنبشی بنیادگرا و نژادپرست تغییر ماهیت داد. صهیونیست‌ها پس از آنکه توانستند دولت اسرائیل را بوجود آورند، از سیاستی نژادپرستانه پیروی کردند. دولت صهیونیستی برای آنکه بتواند به مقاصد خود دست یابد، به سیاست خلع مالکیت از اعراب دست زد و با تصویب یک سلسله قوانین، بدون آنکه در تدوین آنها خواست و منافع اعراب ساکن اسرائیل در نظر گرفته شود، توانست تا سال ۱۹۷۰ بیش از ۷۰ درصد از اراضی متعلق به اعراب را به نفع یهودان و یا دولت یهود ضبط کند (۱۳).

در حال حاضر نیز نزدیک به یک میلیون عرب که تبعه اسرائیل هستند، از بسیاری از حقوق مدنی محرومند. بطور مثال آنها حق ندارند در ارتش اسرائیل خدمت کنند. از حق تحصیل در دانشگاه نظامی نیز محروم هستند، زیرا رهبری ارتش باید درست در اختیار یهودان باشد. بسیاری از اعراب مسلمان مجبور هستند در «گتو»هایی زندگی کنند که یهودان برای آنها در نظر گرفته‌اند. یهودان برای توجیه این عمل ضد انسانی مسئله «امنیت» اسرائیل را پیش میکشند که چیز دیگری نیست مگر «امنیت» برای یهودان. هنوز نیز، یعنی پس از آنکه پنجاه سال از تأسیس دولت اسرائیل میگذرد، اداره مناطق عرب‌نشین اسرائیل همچنان در دست ارتش است. به عبارت دیگر در این مناطق بطور مستمر حکومت نظامی برقرار است (۱۴).

سیاست تبعیض نژادی حتی بین یهودان نیز برقرار است. به عبارت دیگر در بین یهودان که به نژادها و حوزه‌های فرهنگی گوناگون تعلق دارند، نوعی هیرارشی نژادی- فرهنگی وجود دارد. در رأس این هرم یهودانی که از آمریکا و اروپای غربی به اسرائیل کوچ کرده‌اند و از قدرت اقتصادی فراوانی برخوردارند، قرار دارند. پائین‌تر از آنها یهودانی که از اروپای شرقی به این کشور مهاجرت کرده‌اند، ایستاده‌اند. یهودان آسیائی و از آن جمله یهودان ایرانی‌تبار و افریقای شمالی باز در مرتبه پائین‌تری از آن دو گروه پیشین قرار دارند و یهودان سیاه پوست که از حبشه به این کشور کوچانده شدند، در پائین‌ترین پله نردبان هیرارشی تبعیض نژادی- فرهنگی قرار دارند. دیگر آنکه اسرائیل از یکسو مدعی است که دولتی است یهودی و از سوی دیگر خود را کشوری دموکراتیک مینامد. اما در کشورهای دموکراتیک، وابستگی نژادی و دینی نمیتواند موجب شوند تا بخشی از افراد جامعه نسبت به بخش دیگری که از نژاد دیگری

انگلیس در امور کیبوتس‌ها بشدت جلوگیری مینمودند. در هر کیبوتسی به مردان و زنان تعلیمات نظامی داده میشد و بیشتر مردان کیبوتس به سلاح‌های سرد و گرم مسلح بودند تا بتوانند از مرزهای کیبوتس خود در برابر حملات احتمالی اعراب دفاع کنند. باین ترتیب هر چقدر به تعداد یهودان مهاجر و کیبوتس‌ها افزوده میشد، به همان نسبت نیز یهودان از توان نظامی نیرومندتری برخوردار میگشتند. یهودان «سیستم دفاعی» خود را هاگانا Hagana مینامیدند. مقامات اداری انگلیس در ۱۹۴۶ در گزارشی که تنظیم کردند، اعلان کردند که نیروی «دفاعی» هاگانا بیش از ۶۰,۰۰۰ یهودی مسلح را در بر میگیرد.

بر اساس آمار و اسنادی که اینک در دسترس پژوهشگران قرار گرفته است، به جرأت میتوان گفت که بدون حمایت یهودان آمریکائی از جنبش صهیونیستی، امکان تأسیس دولت اسرائیل غیرممکن بود. یهودان آمریکائی که از سرمایه مالی بسیار و در محافل اقتصادی و سیاسی آمریکا از نفوذ فراوان برخوردار بودند، در سال ۱۹۴۲ در نیویورک کنفرانسی تشکیل دادند و در آن برنامه‌ای را تصویب کردند که بر اساس آن باید مرزهای فلسطین به روی یهودان سراسر جهان گشوده باقی میماند و باید به یهودان حق تأسیس جامعه‌ای یهودی در سرزمین فلسطین داده میشد.

در سال ۱۹۴۵ که جنگ جهانی دوم پایان یافت، یعنی زمانی که یهودان تنها ۳۱ درصد از کل جمعیت فلسطین را تشکیل میدادند و تنها ۵ درصد از زمین‌های زراعی را در مالکیت خود داشتند، دفتر یهودان فلسطین مصوبه‌ای را که از ۵ خواست تشکیل میشد، به دولت انگلیس که فلسطین را هنوز در اشغال خود داشت، تسلیم کرد که طی آن از دولت انگلیس خواسته شده بود که فوراً اعلان دارد که تمامی سرزمین فلسطین بدون هر گونه تقسیمی در اختیار دولتی صهیونیستی قرار خواهد گرفت، که مسئولیت مهاجرت «یک میلیون» یهودی به فلسطین را «دفتر یهودان» به عهده خواهد گرفت، که برای پیشبرد این هدف وامی بین‌المللی در اختیار این دفتر گذاشته خواهد گشت، که دولت آلمان به خلق یهود تاوان و خسارت خواهد پرداخت که در جهت اسکان یهودان در فلسطین مصرف خواهد شد و بهمین دلیل تمامی املاک، ثروت و سرمایه‌ای که دولت آلمان در فلسطین دارد، باید به دفتر یهود تسلیم داده شود و جامعه بین‌المللی تضمین خواهد کرد که یهودان بتوانند بدون هر گونه مشکلی، از هر نقطه جهان که مایل باشند، به فلسطین مهاجرت کنند (۱۲).

از آن زمان به بعد نیروهای نظامی یهود با دست زدن به یک سلسله اقدامات مسلحانه به تضعیف موقعیت اشغالگران انگلیس در فلسطین پرداختند و خواستار خروج آنها از فلسطین شدند و آنها با این نیت که پس از بیرون رفتن انگلستان، آنها خواهند توانست تمامی سرزمین فلسطین را زیر پوشش نظامی خود در آورند. در ۱۸ فوریه ۱۹۴۷ دولت انگلیس اعلان کرد که دیگر نمیتواند به مسئولیت خود در فلسطین ادامه دهد. دولت انگلیس، بدون آنکه سرنوشت نهائی فلسطین تعیین گردیده باشد، تصمیم گرفت فلسطین را به «فلسطینیان» واگذارد.

سازمان ملل متحد که پس از جنگ جهانی سوم بوجود آمده بود، مسئولیت تعیین سرنوشت فلسطین را به عهده گرفت و رأی به تقسیم این سرزمین داد. بر اساس طرح پیشنهادی، باید ۵۶ درصد سرزمین فلسطین در اختیار یهودان قرار داده میشد که در سال ۱۹۴۸ تقریباً یک سوم از جمعیت کشور را تشکیل میدادند و در عوض دو سوم مردم عرب باید به داشتن ۴۳ درصد از مابقی این سرزمین رضایت میدادند. اورشلیم نیز که تقریباً یک در صد این سرزمین را تشکیل میداد، باید تحت قیمومیت سازمان ملل باقی میماند و به منطقه‌ای بین‌المللی بدل میگشت.

اما پیش از آنکه بتوان در این مورد به توافق رسید، میان یهودان مهاجر و کشورهای عرب جنگی نابرابر در گرفت که طی آن

حزب بُنیادگرایی دینی حضور دارند. یکی از این احزاب «شاس» Shas نام دارد که توانست در انتخابات ۱۹۹۶ ده کرسی پارلمانی را بدست آورد. این حزب دارای مواضع دینی افراطی است و اگر به قدرت دست یابد، تصمیم دارد تمامی اعراب را از «اسرائیل» اخراج کند. ادر برنامه سیاسی این حزب تحقق «اسرائیل بزرگ» گنجانیده شده است. «شاس» برای تصرف مناطقی که به «سرزمین مقدّس» تعلق دارند، از سیاست زور پیروی میکند. در کنار «شاس» «حزب ملیون دین‌گرا» قرار دارد که در انتخابات اخیر توانست ۹ کرسی کینست را بدست آورد. و سرانجام باید از «فهرست متّحده تورات» نام بُرد که در آن کسانی به گُرد یکدیگر جمع شده‌اند که بر این باورند در اسرائیل باید قوانین الهی که در تورات ضبط شده‌اند، حاکم گردند. این حزب نیز ۴ کرسی پارلمانی را در اختیار خود دارد. باین ترتیب این سه حزب ۲۳ از ۱۲۰ کرسی پارلمان اسرائیل را در اختیار خود دارند. نتیجه آنکه بیش از ۱۹ درصد از رأی دهندگان اسرائیل احزابی را برگزیده‌اند که دارای تأیلات شدید بُنیادگرایی دینی هستند و در جهت تحقق حکومت دینی در این کشور تلاش میکنند. علاوه بر این سه حزب در بلوک لیگود Likud نیز جناح‌های دین‌گرا وجود دارند. تمامی احزاب و گرایش‌های دین‌گرا با هرگونه عقب‌نشینی اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی و بازپس دادن آن مناطق به فلسطینی‌ها بشدّت مخالفتند، زیرا این عمل را اقدامی علیه «کتاب مقدّس» و اراده خدا میدانند.

#### ادامه دارد

پانویس‌ها:

- ۱- کتاب مقدّس، سفر خروج یا کتاب موسی، باب سیم، صفحه ۸۶.
- ۲- همانجا، کتاب اشعیا، نبی، باب چهل و پنجم، صفحه ۱۰۶۴.
- ۳- پولیبوس آلیوس هادریانوس Publius Aelius Hadrianus امپراتور روم طی سال ۱۱۷ تا ۱۳۸ رهبری امپراتوری روم را در دست داشت. او در سال ۷۶ میلادی زاده شد و در سال ۱۳۸ درگذشت. او در کودکی یتیم شد و نزد خویشاوندانش تربیت گشت. او برای آنکه مرزهای شرقی امپراتوری را مستحکم سازد، به ایجاد دیوارها و تل‌های دفاعی پرداخت. شورش یهودان را سرکوب نمود و در دستگاه اداری و قضائی امپراتوری دست به اصلاحات زد. به فرمان او قوانین پراکنده جمع‌آوری و در یک کتاب قانون تدوین شدند. قضات باید در تمامی قلمرو امپراتوری بر اساس این کتاب قانون حکم صادر میکردند. بخشی از زمین‌های بایر دولتی نیز در دوران هادریان به دهقانان بی یا کم‌زمین داده شد. به فرمان او معبد پانتئون در رُم دوباره‌سازی شد.
- ۴- گتو Getto یا Ghetto واژه‌ای عبری- ایتالیایی است که پس از مهاجرت یهودان به ایتالیا اختراع شد. گتو به آن محله‌های شهر گفته میشد که در آنجا فقط یهودان حق سکونت داشتند. کهنه‌ترین سندی که در آن واژه گتو استفاده شده، در سال ۱۵۳۱ در ونیز نوشته شده است. در بیشتر کشورهای اروپائی تا قرن نوزدهم گتوهای یهودی نشین وجود داشتند و پس از پیروزی انقلابات بورژوازی که با شعار آزادی، برابری و برادری پا به عرصه تاریخ نهاده بود، محدودیت سکونت یهودان در گتوها از میان برداشته شد.
- ۵- یدیش Jiddisch زبانی است که یهودان اروپای شرقی در قرن سیزدهم آنرا بر پایه زبان آلمانی قرون وسطی بوجود آوردند. ۲۰ درصد از واژه‌های این زبان اسلاوی آمیخته به عبری هستند. یهودان برای نوشتن این زبان از خط عبری استفاده میکردند.
- ۶- تنوذر هرتسل Theodor Herzl در سال ۱۸۶۰ در بوداپست زاده شد و در سال ۱۹۰۴ در اتریش درگذشت. او نویسنده بود و در سال ۱۸۹۶ کتابی را با عنوان «دولت یهود» انتشار داد که در آن اندیشه‌های خود را در رابطه با بازگشت یهودان به فلسطین و ایجاد دولتی یهودی در آن سرزمین مطرح ساخت و سرانجام توانست در سال ۱۸۹۷ نخستین کنگره جنبش صهیونیستی را در بازل سوئیس تشکیل دهد. او در سال ۱۹۰۱ با سلطان عثمانی در رابطه با بازگشت یهودان اروپا به فلسطین مذاکره کرد و در سال ۱۹۰۲ کتابی با عنوان «کهن سرزمین نو» انتشار داد که در آن دورنمای دولت یهود در فلسطین ترسیم شده است.
- ۷- آلفرد دریفوس Alfred Dreyfus یک افسر فرانسوی یهودی تبار بود که در سال ۱۸۹۴ به جرم خیانت و دادن اطلاعات محرمانه ارتش به آلمان مادام‌العمر به تبعید به یکی از مستعمرات فرانسه محکوم گردید و در سال ۱۸۹۹ مورد بخشش قرار گرفت و بخاطر افشاکاری‌های امیل زولا Emile Zola نویسنده نامدار فرانسوی سرانجام دادگاه دیگری تشکیل شد که در سال ۱۹۰۶ به بی‌گناهی او رأی داد. رُسوئی دریفوس حکومت وقت فرانسه را با بُحران روبرو ساخت و موجب رُشد جنبش ضد یهود در این کشور گردید. تحت تأثیر همین حادثه نیروهای چپ فرانسه «جامعه حقوق بشر» Liga der Menschenrechte را در سال ۱۸۹۸ بوجود آوردند.
- ۸- در این زمینه رجوع شود به کتاب: Brennpunkt Palästina, Palästina Monographien, Band 2, Sami

است و یا دین دیگری دارد، از حقوق و امتیازهای بیشتری برخوردار شوند. در کشورهای دیمکراتیک باید تمامی افراد، صرف‌نظر از نژاد، زبان و مذهب، از حقوق برابر برخوردار باشند. اما می‌بینیم که در اسرائیل چنین نیست. در آنجا یهودان، همچون خوکانی که در «مزرعه حیوانات» اُروِل (۱۵) می‌زیستند، از حقوق بیشتری برخوردارند. آنها به اعرابی که حاضر نشدند از اسرائیل بُگزینند، به صورت انسان‌های درجه دُوم مینگرند. به عبارت دیگر اسرائیل کشوری است که آپارتاید Apartheid (۱۶) دینی را به زیرپایه حکومتی خود بدل ساخته است.

صهیونیست‌ها حقانیت دولت اسرائیل را از «کتاب مقدّس» استخراج میکنند و مدعی هستند که خدا این سرزمین را برای یهودان در نظر گرفته است، آنهم برای یهودانی که قرن‌ها در اروپا و امریکا زسته‌اند. یهودان صهیونیست به فلسطینیان که همچون یهودان از چند هزاره پیش از میلاد در این سرزمین می‌زیستند، بخاطر آنکه به اسلام گرویدند و همچون بسیاری دیگر از اقوام، زبان عبری را جانشین زبان کهن خود ساختند، به عنوان اقوامی مُتجاوز مینگرند که باید از «سرزمین مقدّس یهودان» بیرون رانده شوند. بُنیادگرایان یهود حتی کوشیدند مسجد الاقصی در اورشلیم را که به فرمان عمر خلیفه دُوم مسلمانان در ۱۳۵۰ سال پیش بر ویرانه‌های معبد سلیمان بُنیاد نهاده شد (۱۷)، به آتش کشند تا زمینه را برای بازسازی آن «معبد» فراهم سازند.

دولت اسرائیل پس از پیروزی در جنگ شش روزه در سال ۱۹۶۸، تصمیم به ایجاد «شهرک»‌های یهودی‌نشین در مناطق اشغالی گرفت. در این رابطه سازمان‌های صهیونیستی در امریکا میان یهودان این کشور دست به تبلیغات گسترده زدند و از آن دوران تا کنون، هر ساله بخشی از یهودان بُنیادگرای ایالات متّحده به اسرائیل مهاجرت کرده و در این «شهرک»‌ها ساکن میشوند. تا زمانی که مذاکرات صلح مابین اسرائیل و اعراب آغاز نگشته بود، تمامی حکومت‌های اسرائیل، صرف‌نظر از آنکه به چه جناحی تعلق دارند، با پیروی از سیاست سُنّتی جنبش صهیونیستی، کوشیدند با ایجاد «شهرک»‌ها در مناطق اشغالی، آن سرزمین‌ها را بتدریج به خاک اسرائیل ضمیمه سازند. اما جنگ اعراب علیه اسرائیل در سال ۱۹۷۴، مُبارزات پیگیرِ مردم و جنبش آزادیبخش فلسطین در همه سطوح و فشار افکار عمومی مردم جهان، سرانجام سیاست صلح را بر حکومت‌های صهیونیستی اسرائیل تحمیل کرد و اسرائیل خود را مجبور دید «شهرک»‌هایی را که در مناطق اشغالی مصر بوجود آورده بود، تخریب کند و آن مناطق را به مصر پس دهد، آنهم با این نیت که بتواند با جُدا سازی کشورهای عرب از یکدیگر، مابقی مناطق اشغالی را در تصرف خود داشته باشد. در تعقیب این سیاست، اسرائیل ارتفاعات جولان را که به سوریه تعلق دارد، بر خلاف تمامی تعهدات بین‌المللی، به خاک خود ضمیمه ساخت و مناطق اشغالی بنگ غربی را، تا زمانی که جنبش انتفاضه رُشد نکرده بود، جُزئی از «سرزمین مقدّس» محسوب میکرد. بهمین دلیل نیز حکومت‌های «دست راستی» و «دست چپی» اسرائیل با پیروی از اندیشه‌های بُنیادین جنبش صهیونیستی در این مناطق هزاران «شهرک» یهودی‌نشین بوجود آوردند که در آنها در حال حاضر بیش از ۱۲۰۰۰۰ یهودی بُنیادگرا که بیشترشان از امریکا و اروپای شرقی به این مناطق کوچ کرده‌اند، زندگی میکنند.

هر چند صهیونیسم خود را جنبشی سکولاریستی مینامد و مدعی است که با تأسیس اسرائیل در بخشی از سرزمین فلسطین توانسته است دولتی دُنیائی برای یهودان بوجود آورد، اما تبلیغات و اقدامات دینی-نژادپرستانه حکومت‌های راست‌گرا و چپ‌گرای اسرائیل سبب گشت تا بتدریج جنبش‌های بُنیادگرایی در این کشور از حاشیه به متن رانده شوند و به میدان سیاست پا نهند. در حال حاضر در پارلمان اسرائیل که بدان کینست Knesset میگویند، چند

تیم داشت و خود از اجزاء ترکیبی بیشماری تشکیل گشته بود. تمامی این فعالیت‌ها و همچنین زندگانی سرنشینان آن از بین رفتند، زیرا تنها یک قطعه ارتباطی در رابطه با درجه حرارت ضروری به گونه‌ای مناسب عمل نکرد. آنچه که کرم‌ر با آوردن این مثال می‌خواهد تصویر کند را می‌شود اینگونه خلاصه کرد: اخلاص در کار یکی از کوچک‌ترین حلقه‌های تولید از یک خط زنجیره‌ای تولید موجود سبب خواهد شد تا تمامی روند تولید دچار اختلال گردد. از این امر نتیجه‌گیری می‌شود که تمامی نیروی کاری که در یک روند تولید سهمیم هستند، باید در حد ممکن از سطح کیفی و سطح مهارتی همسانی برخوردار باشند. تیمی از فیزیکدانان اتمی درجه یک نمیتواند بخود اجازه دهد که یک دستیار پژوهشی متوسط را استخدام کند، مژدی که او خواهد پذیرفت؛ اینجا امری بی‌اهمیت است. هر فردی بر روند تولیدی تأثیر می‌گذارد که توسط نیروهای کاری که تقریباً از سطح کیفی مشابه‌ای برخوردارند، انجام می‌گیرد. بهترین دفاتر و کالت حقوقی بهترین مُنشی‌ها را استخدام میکنند که حقوق آنها نیز در سطح مشابه‌ای قرار دارد. به مثالی از خود کرم‌ر مراجعه کنیم: چارلی پارکر Charli Parker با دزی گیسپ Dezzie Gillespe و دنی Donny با ماری اسموند Marie Osmond همکار است. در یکسو بهترین‌ها و در سوی دیگر متوسط‌ها. شاید «تشکیل گروهی» فوق در طبیعت شنی نهفته باشد، اما میتوان بسادگی سنجد که این امر توسط انقلاب کمپیوتری از اهمیت بیشتری برخوردار خواهد شد.

کاربرد اطلاعاتی کمپیوتری (۳) اجازه میدهد که ساختن یک فرآورده را به روندهای تولیدی کاملاً مجزائی تقسیم کرد بطوری که ترکیب هر یک از بخش‌های این روند در مقایسه با دوران تولید انبوه به مراتب قابل انعطاف‌تر آرایش می‌یابد. از این پس امکان دارد که بسیاری از عملکردها همچون حسابداری و طراحی تولیدی Produktdesign را به جاهای دیگر منتقل ساخت. بدین وسیله قطعه گشتن بازارها، فرآورده‌ها و اشخاص بطور مقاومت ناپذیری به پیش رانده می‌شود. هر واحد تولیدی به واحد جزئی مستجانی از یک روند همه‌جانبه بدل می‌گردد. آمار شرکت‌ها که از سوی اداره آمار فرانسه INSEE انتشار یافته است نشان میدهد که این روند تا چه اندازه پیش رفته است. مابین ۱۹۸۶ و ۱۹۹۲ به یکسانی حقوقی [مژدی] شاغلین در شرکت‌های فرانسوی که بیش از ۱۰ شاغل داشتند نزدیک به ۲۰ درصد افزوده شد. اگر این روند به همان اندازه - که چنین به نظر میرسد که ممکن نیست - ادامه یابد، تنها طی ۲۵ سال شرکت‌ها تنها نیروی کاری را استخدام خواهند کرد که در یک اشل مژدی و حقوقی قرار خواهند داشت.

باین ترتیب تنها تفاوت‌های کارآئی ساده فردی موجب پیدایش تفاوت‌های درآمدهای قابل ملاحظه خواهند گشت که هر گاه با فاصله ملاحظه شوند، کاملاً غیر قابل فهم جلوه میکنند. هر کسی که بتواند در تولید کپسول‌های فضائی محل کاری بدست آورد، حقوقش بر حسب اهمیتی که در ایجاد مجموعه تولید خواهد داشت، پرداخت خواهد شد. پس مابین انفرماتیکری که نزد نازا کار میکنند و همکارش که به شغل «تقریباً مشابه‌ای» در نزد یک سوپر مارکت زنجیره‌ای رضایت داده است، تفاوت حقوقی قابل ملاحظه‌ای وجود خواهد داشت.

در «حلقه گرد» جهان کار در وحله نخست نه تنها سطح دستمزد، بلکه کیفیت بازآئی کاری که باید انجام گیرد، در صدر مذاکرات استخدام قرار دارد. هیچ شرکتی حاضر نیست کیفیت فرآورده «خود» را مورد بحث قرار دهد، آن هم فقط باین دلیل که میتواند تحت شرایطی بخشی از مخارج دستمزد را پس‌انداز کند. چنین شرکتی برخلاف سال‌های پس از جنگ به شاغلین خود هیچ گونه امنیتی عرضه نمی‌کند. هر همکاری دانماً با این خطر مواجه است که از خط زنجیره‌ای تولید که در آن سهمیم است، کنار گذاشته شود یا آنکه لاقبل تنزیل مقام بیابد. کسی که کنار گذاشته میشود، باید برای خود شغلی با مطالبات کیفی کمتری بیابد. بهمین دلیل

Hadawi, 1969, Seite 1.

۹- همانجا، صفحه ۲۲.

۱۰- کپیوتس واژه‌ای عبری و به معنی اشتراک و اجتماع است. کپیوتس‌ها واحدهای تولید کشاورزی اشتراکی بودند. هر واحدی دارای یک سلسله ساختمان‌های مسکونی نیز بود که خانواده‌هایی که در یک کپیوتس عضویت داشتند، در آنها زندگی میکردند. کودکان در کپیوتس بطور اشتراکی تربیت میشدند. همین امر سبب شد تا استالین جنبش صهیونیستی را جنبشی سوسیالیستی و کپیوتس را با کلخوزهای کشاورزی که به فرمان او در روسیه شوروی بوجود آمده بود، همسان بداند. بر اساس این وجه تشابه بود که دولت شوروی در سال ۱۹۴۸ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد که پس از جنگ جهانی دوم تازه تأسیس شده بود، به تقسیم فلسطین و ایجاد کشور اسرائیل رأی مثبت دهد.

۱۱- رجوع شود به پانویس شماره ۸، صفحات ۳۱-۲۸.

۱۲- همانجا، صفحه ۳۷.

۱۳- رجوع شود به:

Zur kritik der zionistischen Theorie und Praxis, Herausgegeben vom GUPS, صفحه ۸۶،

۱۴- استعمار صهیونیستی در فلسطین، فایز صایغ، چاپ دؤم، آبان ۱۳۴۹، صفحات ۲۶-۲۷.

۱۵- جورج اورول George Orwell نویسنده انگلیسی تبار در سال ۱۹۰۳ زاده شد و در سال ۱۹۵۰ درگذشت. او سوسیالیست بود و بهمین لحاظ در سال ۱۹۳۶ در جنگ‌های اسپانیا به نفع هواداران جمهوری و علیه ارتش فرانکو شرکت کرد. اما در آنجا با سیاست‌های روسیه شوروی، یعنی سوسیالیسم استبدادی آشنا گردید و بهمین دلیل از سوسیالیسم بی‌زار شد و چندین جلد کتاب درباره حکومت‌هایی نوشت که به ظاهر از حقوق اکثریت دفاع میکنند و در عمل اکثریت را زیر انقیاد استبدادی خود میگیرند. مشهورترین این داستان‌ها عبارتند از مزرعه حیوانات که در سال ۱۹۴۶ نوشت و ۱۹۸۴ که در سال ۱۹۵۰ نگارش آن پایان یافت.

۱۶- آپارتاید واژه‌ای است آفریقائی و به معنی جدائی است، یعنی تکامل‌های جدا از هم. انگلیسی‌ها و بورها Buren، یعنی دهقانانی که از هلند به آفریقای جنوبی کوچ کردند و در آنجا گروه قومی خاصی را بوجود آوردند، از ۱۹۱۰ از سیاست تبعیض نژادی پیروی کردند. بر اساس این سیاست نژاد سیاه و سفید باید جدا از هم میزیستند و از حق هرگونه آمیزش با یکدیگر محروم بودند.

۱۷- معراج در لغت به معنی نردبان است. در قرآن در آیه یک از سوره بنی اسرائیل آمده است که «مُنزّه است آنکه شبانگاه بنده خویش را از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی که اطراف آنرا برکت داده‌ایم، راه بُرد تا آیه‌های خویش بدو بنمایم» (ترجمه قرآن مجید به فارسی توسط ابوالقاسم پاینده، صفحه ۸۶). باین ترتیب آنطور که از قول ناظم‌الاطبای در فرهنگ دهخدا آمده است، «شب معراج شبی است که آن حضرت صلی الله علیه و آله به امر خداوند تبارک و تعالی عروج کرد به سوی خدا و نزدیک گردید به وی و به مقامی رسید که هیچ یک از خلائق به آن مقام نرسیده و نخواهند رسید».

## سومین انقلاب صنعتی ...

در این رابطه وزارت تجارت آمریکا یادآور شد که احتمالاً ادعای رشد برای ایالات متحده بخاطر همین مشکل نزدیک به یک درصد کمتر پیش‌بینی شده است. چنین است که طول عمر کوتاه‌تر کالاهای مصرفی عملاً موجب اضمحلال «مفهوم رشد» گشته است، امری که پیش‌شرط آن امکان مقایسه کالاهای موجود در آغاز و پایان یک مقطع زمانی معین است. در عوض پُرسش بنیادین سومین انقلاب صنعتی این است که پیامد آن به چه نوعی از سازماندهی کار منجر میشود و ارتباط اجتماعی چه آرایشی بخود میگیرد.

### «حلقه گرد» تولید (۱)

برای آنکه بتوان تأثیرات انقلاب کمپیوتری را بر واقعیات اجتماعی نشان داد، می‌شامل کرم‌ر Michael Kremer تنوری‌ای خلق کرده است که بر آن نام کمتر چیستانی «تنوری حلقه گرد» انکشاف اقتصادی را نهاده است. منظور از این تنوری چیست؟ «حلقه گرد» نامی است برای قطعات ارتباطاتی (حلقه ماندنی) که خطای موجود در آن سبب انفجار کپسول فضائی چالنجر Challenger گشت. نازا NASA برای این کپسول فضائی چندین میلیارد دلار خرج کرده بود که فعالیت آن نیاز به همکاری چند صد

توانائی انکشافی Innovationspotential بیشتری برخوردار است. مایکروسافت در سال ۱۹۹۵ توانست با ویندوز ۹۵ Mindows برای اولین بار برنامه‌ای را وارد بازار سازد که به همان سطح بکارگیری دوستانه‌ای دست یافته است که نزد ماکینتوش نزدیک به ده سال استاندارد است. و با این حال ماکینتوش در بُحران بسر میبرد، در حالی که مایکروسافت از رونق برخوردار است. ایل به خطائی اساسی دست زد. اگر بتوان چنین گفت، این شرکت از یک استراتژی «حمایت گم‌گرمی» Protektionistisch پیروی کرد. بجای آنکه در تکامل برنامه‌های بکارگیری مُتخصص گردد - امری که ایل بهتر از هر چیز دیگری بر آن احاطه دارد - این شرکت خواست همه چیز را خود تولید کند. برنامه‌های بکارگیری، کمپیوتر، چاپگر و غیره. در عوض مایکروسافت تصمیم گرفت از یک استراتژی «باز» پیروی کند و واگذاشت که شرکت‌هایی چون کمپاک Compaq یا دیل Dell بهترین کمپیوترها، یولت پاکارد Hewlett-Packard بهترین چاپگرها و ... را بسازند. نتیجه آنکه ایل تقریباً ورشکسته است در حالی که مایکروسافت در زمینه سرمایه‌گذاری بورسی از IBM نیز پیش افتاده است. مایکروسافت بطور کامل به جهان حلقه گرد پا نهاده و تنها در آنجا که از تخصص برخوردار است، یعنی در بخش تکامل برنامه‌های کارکردی از «نقطه ضعف» Angriffsfläche برخوردار است. ایل میدان را از دست داد و در دوران شرکت‌های مُختلط باقی ماند. زیرا در این حالت کیفیت مجموعه فرآورده‌ها در نظر گرفته میشود بطوری که نقطه ضعف ضعیف‌ترین حلقه زنجیر شامل حال فرآورده‌های بهتر نیز میگردد.

این مثال ما را به مرکز روند انکشافی میبرد که اینک در جریان است و آنچه را قابل فهم میسازد که عادتاً «جهانی‌گری» نامیده میشود. شیوه تولیدی حلقه گرد در نتیجه «گروه‌بندی»های نوین گوشه‌های دنج نوئی بوجود میآورد که کشورهای فقیر میتوانند آنجا را به آشیانه خود بدل سازند. باین ترتیب برخی از کمپیوترها و چاپگرهایی که از آسیا میآیند، میتوانند در دُنباله تولیداتی که مایکروسافت بدر پی خود میکشد، جای مُسلمی برای خود بدست آورند، با آنکه شرکت‌های تعیین‌کننده در این بخش‌ها، یعنی کمپاک و یولت پاکارد، طبیعتاً از ایالات مُتحد میآیند. اما راه تفهیم این پدیده را سد خواهیم ساخت، هرگاه که مسئولیت تغییر ساختاری کنونی را به گردن این کشورها بیاندازیم. تحوّل سرمایه‌داری برای این کشورها فضای عمل تازه‌ای را می‌گشاید. اگر امروز نتیجه بازی میان جنوب و شمال «معلوم» نیست، حل این مُما خود را بصورت فسخ باصلاح مسئولیت «فوردیستی» کارخانه‌ها القاء میکنند، جریانی که حتی سازش اجتماعی پس از جنگ را نیز به دور میریزد.

#### پایان فوردیسم

رابطه میان انقلاب صنعتی و «عدالت اجتماعی» وضعیتی ثابت نیست. نخبستین انقلاب صنعتی در قرن نوزده سبب شد تا دهقانانی که در نتیجه پیشرفت بارآوری کار در بخش کشاورزی خانه خراب شده بودند، به شهرهایی هجوم برند که به هیچوجه آمادگی برخورد با این مهاجرت را نداشتند. این دورانی بود که در آن از «بینوائی طبقات کارکن» سخن گفته میشد و مارکس توانست کارگران بسیاری را مُتقاعد سازد که تنگدستی Not آنها یکی از شرایط ضروری سرمایه‌داری است. این تشخیص نادرستی خود را نشان داد و آنهم بخاطر یک سلسله عوامل سیاسی و اجتماعی که مُکمل «انقلاب صنعتی دُوم» و به گونه‌ای تنگاتنگ بیکدیگر پیوسته بودند، وضعیت کارگران را از بُنیاد دگرگون ساختند.

آنچنان که «مکتب تنظیم» Regulationsschule فرانسوی بیرون کشیده است، سرمایه‌داری انقلابات صنعتی را که بدون ارتباط با یکدیگر در کنار هم باشند و غیر از آن، ضوابط ثابت اقتصاد بازار را موجب نمیشود، بلکه هرگاه سرمایه‌داری بخواهد از عملکرد برخوردار باشد، باید مجموعه‌ای از فنون تولیدی و ضوابط اجتماعی

سرنوشت ترقی شغلی Karriere هر فردی تحت نوسان فزاینده‌ای قرار دارد. شاید ژاک دُرفمن Jacques Dorfmann را به یاد آوریم که به مثابه بهترین داور تنیس فرانسه تلقی میشد. هنگامی که نسبت به کیفیت تصمیمات او ابراز تردید شد، ترقی شغلی او پایان یافت؛ به مثابه داور رولان گاروس Roland Garros (۴) به همه چیز دست یافت، به مثابه داور مُسابقات پلاژها همه چیز را از دست داد. هنگامی که تردید در کیفیت تصمیمات او به یقین بدل گشت، حتی مُذاکره درباره سطح دستمزدش توانست از سقوط او جلوگیری کند.

#### توفیرهای مُزدی و حقوقی نوین

ویژگی روند حلقه گرد در این است که بیشتر از «جهانی‌گری» اقتصاد موجب توفیرهای درآمدی برجسته میگردد. همانطور که دیدیم، اگر چه تجارت بین‌المللی یا مهاجرت در وحله نخست موجب تفاوت‌های مُزدی و درآمدی میشود، در نتیجه پدیده نابرابری به رابطه میان دو گروه «محدود» میگردد. شاغلین بی دیپلم (۵) فقیرتر و دیگران غنی‌تر میگردند. اما در واقعیت این روند دارای دامنه گسترده‌تری است. حتی در میان یکایک گروه‌های اجتماعی-فرهنگی - میان هر گروه سنی، هر شغل دیپلمی و هر شاخه اقتصادی - تفاوت‌های درآمدی شدید بوجود میآید.

اسپینوزا گفت که «تمامی ایده دریا در یک قطره آب وجود دارد». کاملاً شبیه به آن تمامی مُعضل تفاوت‌های درآمدی که از آغاز سال‌های ۷۰ نمایان شدند، در هر پاره‌ای Segment از بازار کار نیز هویدا هستند. در ایالات مُتحد این پدیده را میتوان در بیش از ۷۰ درصد از نابرابری درآمدی که میان شاغلین جوان، میان گروه دیپلمه‌های دانشگاهی یا میان گروه کارگران صنعتی وجود دارد، توضیح داد. بیشتر از این، یک سوّم تا نیمی از تفاوت‌های درآمدی در حال ازدیاد به تکامل درآمدی هرج و مرج گونه شاغلین طی دوران فعالیت شغلی آنها بازمیگردد. بینوائی نوین سرمایه‌داری امروزین در این امر نهفته است که سرمایه‌داری در میان هر گروه اجتماعی و هر زندگانی کاری تشنجاتی ایجاد کند که تا بحال به رابطه میان گروهی محدود بود. این خصوصیت «شوم» پدیده نابرابری (کوچکترین بخش کل را نمایندگی میکند) باید در چارچوب برآوردهائی که جهانی‌گری، مهاجرت یا برخی از اجزای دیگری از پدیده را به موضوع اصلی بدل میسازند، نامفهوم باقی بمانند. چنین تئوری‌هایی در عمل میتوانند بطور فزاینده و جامع تفاوت درآمد میانگین گروه‌های شغلی را توضیح دهند. لیکن این تئوری‌ها نمیتواند به هیچوجه تفهیم کنند که چرا میان یک گروه سنی یا یک بخش تفاوت درآمد شدید شده است.

در عوض تئوری حلقه گرد پاره‌های بازار کار الگوی Schema توضیحی جامعی را عرضه میکنند. این تئوری به تشکیلات کار نوینی رُجوع میدهد که جای شیوه‌های تولید در انقلاب صنعتی دُوم را گرفت. همچنین آشکار میسازد که چرا در این زمینه «جهانی‌گری» استعاره Metapher مُناسیبی است، حتی اگر پرسش‌های روند موجود را به گونه‌ای اشتباه مطرح سازد. در حقیقت هر کسی این احساس را دارد که نسبت به گذشته در رابطه رقابتی گسترده‌تری قرار دارد، حتی اگر شمار رُقبای او در واقعیت محدود است. با این حال پارگی نیرومندتر بازارهای کار و نَفوذپذیری بُزرگتر اقتصادهای ملی خود را تنها از طریق انعطاف نوین تقسیم وظایف برای جریان‌های اقتصادی بین‌المللی توضیح میدهد.

برای اینکه از سرمایه‌داری کنونی تصویری برای خود بسازیم، کافی است که سرنوشت ایل Apple و مایکروسافت Microsoft را با هم بسنجیم. دو شرکتی که به مشهورترین بازیگران اصلی انقلاب کمپیوتری تعلق دارند. بر مبنای عقیده مُشترک بیشترین ناظران، ایل، خالق کمپیوتر ماکینتوش Macintosh نسبت به مایکروسافت از

در حقیقت با روندی دوگانه سروکار داریم. با توجه به کار آموزش یافته که تنها در مفهومی بسیار محدود «جُدا» می‌گردد، پایان کارخانه بُزرگ فوردی به مشابه دگرگونی ساختاری دستگاه تولید به واحدهای کوچکتر «حرفه‌ای‌تر» و پیش از هر چیز مُتجانس‌تر تعبیر می‌شود. نیروی کار آموزش یافته همچنان به مرکز «سیستم» تعلق دارد، اما در گُدام مکان تولید بکار گرفته شود، دُچار نوسانات بُزرگی می‌گردد. کسی که ترقی شغلی خود را در نزد مایکروسافت آغاز می‌کند، نمیداند که ارتقاء شغلی او در کجا پایان خواهد یافت. کسی که در نزد فورد و یا رنو Renault آغاز می‌کند، میتواند مُطمئن باشد که در همانجا نیز [کارش را] به پایان خواهد رسانید. جُدائی نیروی کار آموزش نیافته لیکن از نوع دیگری است. بدون در نظر گیری تلاش‌هایی که در بخش آموزش برای نسل‌های آینده انجام می‌گیرند، چنین به نظر میرسد که سرنوشت کارگرانی که بد آموزش یافته‌اند، از هم اکنون تعیین گشته است. برای آنکه بتوان به پُرسش رُبرت کاستل پاسخ گُفت، این احتمال کم است که این جُدائی موجب پیدایش قرارداد اجتماعی نوئی همراه با کار مُزدی گردد. احتمال بیشتر آن است که کارگران آموزش نیافته در کشورهای ثروتمند در دوران گذاری که با تمامی قهر خود در بالای سر آنها در حرکت است، به بازندگان تعلق خواهند داشت، دورانی که تقاضا برای کار آموزش نیافته بدون آمادگی از پیش درهم شکسته می‌گردد.

### برگردان به فارسی از منوچهر صالحی

پانویس‌ها:

- ۱- حلقه گرد برگردانی است برای O-Ring. خصوصیت حرف لاتینی O این است که مثل دایره گرد است و چون در الفبای فارسی شبیه چنین حرفی وجود ندارد، برای آن معادل گرد را برگزیدیم که خود بیانی از خصوصیت این حرف است.
- ۲- واژه لاتینی Torus دارای معانی گوناگون است. در یک معنا آن چیزی است که در آستر یک بالش یا صندلی و یا مُبل بکار می‌برند، مثل پر یا پنبه یا اسفنج‌های مصنوعی و غیره. در صنعت به مفاصلی که از طریق جوشکاری بوجود می‌آید، Wulst یا Torus می‌گویند. در ریاضیات به سطوح حلقه‌ای Torus می‌گویند، یعنی سطحی که در نتیجه دوران یک دایره به دور محوری آن می‌گردد. Torus به برجستگی‌های استخوانی Torus گفته می‌شود. بطور مثال برخی از میمون‌ها دارای ابروی استخوانی هستند. و سرانجام آنکه در دانش گیاه‌شناسی Botanik لکه‌ها و خال‌هایی که بر روی برگ و گل گیاهان وجود دارد، نیز Torus نامیده می‌شوند.
- ۳- Datenverarbeitung
- ۴- رولان گاروس میدان ورزشی است در پاریس که هر ساله در آنجا مسابقات تنیس بین‌المللی زنان و مردان بر روی خاک رُس انجام می‌گیرد.
- ۵- منظور از «دیلیم» داشتن مدرک تحصیلات دانشگاهی است.
- ۶- هنری فورد در سال ۱۸۶۳ زاده شد و در سال ۱۹۴۷ درگذشت. او فروند یک مزرعه‌دار بود که در جوانی به مکانیسم‌های اقتصاد بازار یعنی بازار فروش Absatz، تقاضا Bedürfnis، معیارگیری Normierung، جیره‌بندی Rationierung، خودکاری Automatisation و اهمیت‌تفاهم اجتماعی در بالا بُردن بارآوری نیروی کار پی بُرد. او طراح و سازنده اتومبیل بود که توانست بر اساس اختراعات فنی و شعور اقتصادی خود صنعت بزرگ اتومبیل‌سازی «فورد» را در ایالات متحده آمریکا بوجود آورد.
- ۷- گفتار انگلیسی او چنین است: It was goot business.

### انتشار کتاب‌های جدید

به تازگی به همت انتشارات «سنبله» کتاب «فراوسوی سرمایه» نوشته ایستوان مزروش که توسط مرتضی محیط به فارسی برگردانده شده است و نیز کتاب «دیکتاتور پروتاریا، نوشته کارل کائوتسکی که منوچهر صالحی آنرا به فارسی ترجمه کرده است، انتشار یافتند.

برای دریافت این کتاب‌ها می‌توانید با آدرس زیر تماس بگیرید.

Sonboleh c/o Print & Copyhaus  
Grindellallee 32  
20146 Hamburg  
Germany

را بوجود آورد که همزمان از اعتبار برخوردار باشند. سؤمین انقلاب صنعتی کُنونی قرارداد اجتماعی را واژگون می‌سازد، به همانگونه که طی انقلاب دُوم - یعنی طی سده ما - نوشته شد، آنرا به بُحران کشانید. «فوردیسم» که همان قرارداد اجتماعی نامیده می‌شود، در برابر چشمان ما مُضمحل می‌گردد. هرگاه بخواهیم شکل اجمالی این بُحران را ترسیم کنیم، باید اشکالی را که بطور بلاواسطه با انقلاب «فنی» در ارتباط هستند و اشکالی که محصول سازش اجتماعی می‌باشند، را از هم جُدا سازیم. باید تا آنجا که مُمكن است، نظرگاه‌هایی که از روند اضمحلال کُنونی که نتیجه انقلاب صنعتی نوین است و جنبه‌هایی که به عوامل اقتصادی باز می‌گردند، را نیز از یکدیگر مُجزا سازیم.

نخُست باید توضیح دهیم که چرا یکچنین قرارداد اجتماعی «فوردیسم» نامیده می‌شود. هنری فورد Henry Ford (۶) در یک روز زیبا تصمیم گرفت که مُزد کارگران خود را دو برابر سازد. استدلال (علنی) او چنین بود: «من می‌خواهم که کارگرانم مُزد خوبی دریافت کنند تا بتوانند اتومبیل‌های مرا بخرند». این کلام که مشهور گشته است، البته که یک شوخی است. اتومبیل‌هایی که کارگران فورد خریدند بخش بسیار ناچیزی از کُل بازار فروش او را تشکیل میدادند، در عوض سهم دستمزدها در میان مخارج تولید از وزن بیشتری برخوردار گشت. آن اظهار نظر شوخی‌گونه گاهی جدی گرفته شد که موجب برخی بدفهمی‌ها گشت. علت اصلی که سبب شد تا چرا فورد به سطح دستمزدها بیافزاید، نوسان کارکنان بود. او برای آنکه بتواند کارگران را به نوار رونده Fließband به زنجیر کُشد تصمیم می‌گیرد دستمزدها را به گونه‌ای هیاهوانگیز اضافه کند، نتیجه آنکه در کارخانجات فورد بطور مُنظم «طبقه کارگر» بوجود آمد. تصمیم فورد سودمند افتاد. رُشد تولید بشُرع خسارات او را در رابطه با بخشش مُزدی جُبران ساخت و بزودی توانست اعلان دارد که: «این معامله خوبی بود» (۷). هسته اصلی فوردیسم از ارتباط رُشد مُزد و رُشد تولید تشکیل شده است. کار بر روی نوارهای رونده، ارتقاء بارآوری را به گونه‌ای هیاهو برانگیز مُمكن ساخت ساخت و بخشی از این رُشد تولید به کارگران داده شد. بر عکس آنچه که مارکس بینوانی طبقه کارگر را امری اجتناب‌ناپذیر میدانست، میتوان ارتباط میان تکامل مُزد با ثروت تولید شده را دید.

یک خبرنگار آمریکائی در سال‌های پنجاه چنین گُفت: «فورد پیر نژادپرست نیست. برای او علی‌السویه است که کارگرانش سپید یا سیاه پوست هستند، دیپلم دارند یا ندارند، انگلیسی بلدند و یا آنکه کم و بیش بی‌سواد هستند. تنها چیزی که او نمی‌خواهد این است که آنها نباید الکلی باشند (...).» تفاوت با وضعیت امروز نمیتواند واضح‌تر از این باشد. کسی که امروز انگلیسی نداند و یا اصلاً بی‌سواد باشد، کمترین شانس ندارد که در واحدی تولیدی با کارآئی نیرومند بتواند شرکت داشته باشد. برای کارگران آموزش نیافته «فوردیسم» پایان یافته است و آنها از مرکز ماشین سرمایه‌داری جُدا گشته‌اند.

رُبرت کاستل Robert Kastel این «جُدائی» نوین کار را در یک کار پژوهشی که به تازگی انتشار یافته است بطور جامع بررسی کرده است. آنگونه که او نشان میدهد، در پیش شب پیدایش سرمایه‌داری تعداد رُشد یابنده ولگردان، «زائدان»، رانده شدگان حکومت مُطلقه نخُستین گردانی بودند که در سده نوزدهم بتدریج به کارگران مُزدور بدل گشتند. در ارتباط با وضعیت امروز این پُرسش مطرح می‌شود که آیا جُدائی کار از کارخانه فوردی مُتقابلاً دگرگونی ساختاری رادیکال از تصوّر کار را به همراه خود می‌آورد و یا آنکه بطور ساده و بی‌آلایش به معنی کنار نهادن این افراد [از روند کار] است.

در چشم‌اندازهای تحلیلی تئوری حلقه گرد نمایان گشت که ما

## چپ نو و ضرورت تأسیس ...

اکنون که حاکمیت نامیمون اسلام بر ایران سبب شده است تا شرایط جهت تغییر به گونه‌ای جدی مساعد گردد و مردم مترصد آندند تا از کوچک‌ترین فرصتی جهت یورش به کاخ سیاه مذهب بهره جویند تا بتوانند سکان سرنوشت خویش را بدست گیرند، به نظر میرسد که در چنین اوضاعی جای حزبی مسلح به اندیشه سوسیالیسم علمی در ایران خالی است. از سوی دیگر عده‌ای آستان بوس بارگاه بورژوازی و گروهی کواندیش به اشاعه این تفکر پرداخته‌اند که بعد از فریاد شوری و اقمارش، در بیشتر کشورهای جهان و از آن جمله در ایران، مردم به اندیشه سوسیالیسم بدبین گشته و از آن متنفر شده‌اند و بدین جهت آنرا بدیلی در برابر سرمایه‌داری نمی‌دانند. متأسفانه زهر چنین اندیشه‌ای در بخش وسیعی از روشنفکران ایران کارساز بوده و آنها جرأت و جسارت مبارزاتی خود را از دست داده‌اند.

اما این نتیجه‌گیری خطا است و باید پذیرفت که خواست‌های اعتراضی مردم ایران و جهان دارای جهت ضد سرمایه‌داری است. مبارزه مردمی که بخاطر بدست آوردن نان، مسکن، آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی مبارزه میکنند، مبارزه‌ای است علیه نظام سرمایه‌داری. از سوی دیگر میدانیم که با وجود نظام تولیدی سرمایه‌داری این خواست‌ها هیچگاه بطور جدی تحقق نخواهند یافت. در جوامع سرمایه‌داری وابسته شکل برخورد سرمایه‌داران با توده‌های معترض برخوردی بیرحمانه است و آنها حاضرند برای خفه کردن صدای حق طلبانه مردم به هر جنایتی دست زنند. در کشورهای سرمایه‌داری اروپا و امریکا علیرغم انقلاباتی که در جهت بهزیستی مردم توسط توده‌های زحمتکش و به رهبری تشکل‌های سوسیالیستی و سایر جریان‌های دموکرات و مترقی صورت گرفته است و این کشورها توانسته‌اند در این زمینه به دست آورده‌های ارزنده‌ای دست یابند و دریچه دید بشریت را بسوی جهانی نو بکشایند، اما نابرابری، استثمار و از خود بیگانگی انسان از خود همچنان پابرجاست.

سرمایه‌داری بر پایه منطق درونی خود که مبتنی بر تمرکز و انباشت و کالا ساختن نیروی کار انسان و اعمال هژمونی بر تمامی شئون زندگی بشری است، میکوشد از فرصت‌های مساعد به نفع خود بهره گیرد و در جهت نفی دستاوردهای کسب شده گام به گام پیش رود. فقر و گرسنگی، بی‌خانمانی و بیکاری روی دیگر سکه سرمایه‌داری را نمودار می‌سازند. کارگران و زحمتکشان بعد از سال‌ها فروش نیروی کار خویش که منجر به فرسودگی آنان میگردد، باید همچنان در پی بدست آوردن قوت لایموت با فقر دست و پنجه نرم کنند و بنابراین برای رهایی از چنین وضعیت غیرعادلانه در کمینگاه نشسته‌اند تا باد شرطه‌ای در جهت سرنگون ساختن کاخ بیداد سرمایه‌داری بوزد. هم اکنون نسیم این باد شرطه به گوش میرسد و دیری نخواهد پائید که این باد به توفان بدل خواهد گشت و جنبش عظیم زحمتکشان که طلایه‌داران آن سوسیالیست‌های راستین مسلح به سوسیالیسم علمی خواهند بود، به نفی نظام ظالمانه سرمایه‌داری و تحقق سوسیالیسم خواهد پرداخت. این سوسیالیسم علمی است که توان سازماندهی توده‌ها و تحقق آرمان‌ها و خواست‌های واقعی آنان را دارا است. پس باید دست به ایجاد سازمانی زد که از این چشمه سیراب و بارآور گردد. چنین حزبی هیچگاه حاشیه‌نشینی و جدائی از توده‌ها را انتخاب نمیکند و بلکه همیشه در کوره داغ مبارزه اجتماعی قرار دارد و در آن گذاخته و پخته میشود.

سرمایه‌داری دست تظاول خود را بر تمامی هستی بشر دراز نموده و همه منابع طبیعی را بتدریج به نابودی میکشاند. این نظام زمین، هوا، جنگل‌ها و دریاها را به غارت گرفته است تا زمینه انباشت و تمرکز سرمایه را فراهم سازد. سرمایه‌داری بنیادهای زندگی

انسان را نابود می‌سازد تا بتواند سودآوری خود را تضمین کند. باین ترتیب سرمایه‌داری نه تنها گورکن خویش است، بلکه زمینه را برای نابودی سیاره جوان خاکی ما نیز آماده می‌سازد. اصلاً سوسیالیسم جنبشی است که میخواهد کره زمین را که زیرپایه موجودیت انسان است، از گزند سرمایه‌داری حفظ کند تا آینده انسانیت به خطر نیفتد.

پس بشریت برای آنکه بتواند به عدالت اجتماعی، رهایی انسان از قید و بندهای کار بردگی و آزادی واقعی دست یابد و با حفظ کره زمین شرایط زیست را برای نسل‌های آینده حفظ کند، باید سرمایه‌داری را از میان بردارد. همین ضرورت است که موجب خیزش امواج انقلابی چه در کشورهای پیشرفته و چه در جوامع عقب مانده میگردد. اما شرط موفقیت این خیزش‌ها وجود حزبی است که به سلاح سوسیالیسم علمی مجهز باشد.

سرمایه‌داری پس از آنکه به یک نظام جهانی بدل گشت، از یکسو مصرف‌گرایی و از سوی دیگر اندیشه‌های لیبرال-دموکراسی را برای بشریت به ارمغان آورد و به نهادی شدن این پدیده‌ها و پیشرفت فرهنگ والای انسانی کمکی شایانی نمود. همین امر سبب شده است تا ایدئولوگ‌های سرمایه‌داری به ستایش از این نظام برخیزند و مدعی شوند که از آغاز تاریخ انسانی تا به اکنون، سرمایه‌داری بهترین دنیای ممکن را، در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بوجود آورده است و بنابراین در جانی که دموکراسی وجود دارد، به انقلاب نیازی نیست.

اسفوارتر از این، وضعیت عناصر چپ و روشنفکران مایوس است. این دسته از روشنفکران در گفتار و کردار خود برخی از دستاوردهای مثبت سرمایه‌داری را به کلیت این نظام تعمیم میدهند و در نتیجه ادامه بقا این مناسبات را همچون هوا که برای ادامه زندگی انسان ضروری است، امری الزامی میدانند.

اما امروز به یمن مبارزات کارگران و سایر اقشار و طبقات تحت ستم و بخصوص در نتیجه مبارزات حق طلبانه زنان و جوانان ایران میشود مشاهده کرد که مردم بهتر از بسیاری از روشنفکران سرخورده به ماهیت رژیم ارتجاعی پی برده و راه مبارزه با آنرا بهتر یافته‌اند. مبارزات آنها روز بروز ابعاد تازه‌ای مییابد و هر بار خواسته‌های اعتراضی آنان پر بارتر و شکوفاتر سر از خاک سیاه استبداد مذهبی حاکم بر ایران بر میاورد. پس از آنکه مردم خاتمی را به ریاست جمهوری انتخاب کردند، برای بدست آوردن خواست‌هایی که او تحقق آنها را وعده داده بود، هر روز بیشتر از گذشته پافشاری میکنند. همچنین میتوان مشاهده کرد که از این دوران به بعد شکاف در میان دارالخلیفه اسلامی بسیار عمیق‌تر از گذشته گردیده است و پیر گفتارها برای حفظ موقعیت خویش بجان یکدیگر افتاده‌اند. ۲۰ سال حکومت اسلامی سبب شده است تا اکثریت مردم ایران دریابند که در شوره‌زار حکومت اسلامی هرگز نهال دموکراسی و جامعه مدنی بارور نخواهد شد، زیرا با وجود حکومتی که به عقب‌گام تاریخ مینگردد، پیش شرط‌های مناسبات دموکراتیک و حتا جامعه مدنی به سیاق روم و یونان باستان نیز نمیتواند پیدایش یابد. پس در دورانی که مردم ایران از خواست‌های معیشتی فراتر رفته و خواست‌های سیاسی نظیر آزادی بیان، آزادی اندیشه و ... را مطرح می‌سازند، به حزبی فعال و جسور و مسلح به سوسیالیسم علمی نیاز است تا بتواند در پیشبرد این مبارزه نقشی کلیدی ایفا کند.

در چنین شرایطی چپ واقعی نمیتواند تنها یک جریان انتقادگر و معترض و اپوزیسیونل باشد، بلکه باید تصرف قدرت سیاسی را در دستور کار خود قرار دهد. اگر تصرف قدرت سیاسی برای یک تشکل سیاسی مطرح نباشد، چنین تشکیلاتی روح خود را از دست میدهد و دیری نخواهد پائید که علت وجودی خود را از دست داده و از بین خواهد رفت. شادابی و شکوفائی یک تشکل سیاسی به جهش و حرکت آن به جلو، یعنی به فعالیت او در جهت سرنگونی قدرت

### «آشتی واقعی» میان ...

در هفته‌های گذشته هم خانم اولبرایت وزیر امور خارجه امریکا و هم کلینتون رئیس جمهور این کشور طی سخنرانی در محافل مختلف علناً اظهار داشتند که دیوانسالاری امریکا خواستار بهبود روابط با ایران است و در این زمینه بهتر است که هر دو کشور بدون هر گونه پیشداوری با یکدیگر به مذاکره بنشینند. دولت امریکا اعلان داشت که در دادن ویزا به ایرانیان امکاناتی بوجود آورده و برای آنکه بتوان به «دیالوگ» میان دو فرهنگ بطور مؤثر دامن زد، تا کنون چند هیئت ورزشی و دانشگاهی را روانه ایران ساخته است.

در مقابل این خواسته، سرکردگان رژیم جمهوری اسلامی اظهار داشتند که در شرایط کنونی امکان از سرگیری روابط سیاسی با امریکا وجود ندارد، زیرا امریکا از خود «حُسن نیتی» نشان نداده است. دولتمردان ایران خواستار آنند که امریکا از سیاست محاصره اقتصادی ایران دست بردارد و سپرده‌های ارزی ایران را آزاد کند تا بتوان زمینه را برای مذاکره دو جانبه هموار ساخت. در مقابل امریکا نیز خواستار آن است که ایران از «تورویسم بین المللی» پشتیبانی نکند و در روند «صلح» اسرائیل و فلسطینی‌ها کارشکنی ننماید.

اینک اما پس از آزمایشات اتمی موفقیت آمیز هند و پاکستان چنین به نظر میرسد که معادلات سیاسی و موقعیت ژئوپلیتیک منطقه خاورمیانه بطور کامل دچار دگرگونی گشته است. پاکستان نخستین کشور اسلامی است که توانسته است به بمب اتمی دست یابد. دیوانسالاری امریکا دریافته است که اگر همچنان از سیاست «منزوی» ساختن و یا «مهار دوگانه» ایران پیروی کند، این خطر وجود دارد که ایران نیز دیر یا زود بتواند به سلاح اتمی دست یابد، امری که برای اسرائیل و حکومت‌های محافظه کار و دست‌نشانده کشورهای نفت خیز منطقه خطری جدی محسوب میشود. بنابراین برای آنکه بتوان از ابعاد مسابقه تسلیحات اتمی در منطقه کاست، لازم است که بتوان با ایران وارد گفتگو شد.

همه علائم نشان میدهند پیش از آنکه سیاست «آشتی جویانه» خاتمی بتواند موجب تغییر سیاست امریکا نسبت به حکومت اسلامی گردد، مسابقه تسلیحاتی هند و پاکستان سبب شده است تا امریکا به سیاست بازار مشترک اروپا مبنی بر «گفتگوی انتقادی» با ایران گامی نزدیک‌تر گردد. امریکا امیدوار است با ایجاد هماهنگی میان سیاست خود با بازار مشترک اروپا و ژاپن بهتر خواهد توانست بر سیاست داخلی و خارجی ایران تأثیر گذارد.

نیروهای اپوزیسیون باید از تجدید روابط سیاسی ایران و امریکا استقبال کنند، زیرا مردم ایران بزرگترین قربانیان محاصره اقتصادی و سیاسی ایران توسط امریکا بوده و هستند. میلیاردها دلار ثروت ملی ایران در نتیجه محاصره اقتصادی امریکا هدر رفته است و اگر این وضع ادامه یابد، صدمات اقتصادی ایران باز هم بیشتر از این خواهد بود.

دیگر آنکه هر چقدر حکومت ایران از روابط بین المللی بیشتر برخوردار گردد، کمتر میتواند میثاق‌های بین المللی را زیر پا نهد و به همان نسبت نیز کمتر میتواند به آن بخش از حقوق اجتماعی مردم ایران که در میثاق‌های بین المللی تضمین شده‌اند، تجاوز کند. همین وضعیت میتواند در گشایش باز هم بیشتر فضای سیاسی داخل کشور مؤثر باشد.

بنابراین اظهارات خانم اولبرایت و آقای کلینتون مبنی بر اینکه طی ماه‌های گذشته در ایران تغییرات مثبتی بوقوع پیوسته است، به تنهایی دلیل کافی برای توضیح تغییر سیاست امریکا نسبت به ایران نیست. علت اصلی همان است که گفته شد، یعنی برای آنکه بتوان از گسترش مسابقه تسلیحات اتمی در منطقه جلوگیری کرد، مهم آن است که با حکومت‌های موجود رابطه نزدیک داشت. البته چنین وضعیتی نمیتواند موجب «آشتی واقعی» میان ایران و امریکا گردد.

حاکم و تصرف قدرت سیاسی مربوط است. اگر یک تشکیلات سیاسی فاقد این خصوصیات باشد، در آن صورت تشکیلاتی است که خود را جدی نمیگیرد. روشن است که مردم نیز یکچنین تشکیلاتی را جدی نخواهند گرفت. پس یک تشکل سوسیالیستی نیز نمیتواند بر روی این اصول و خواست‌ها تکیه نکند.

متأسفانه آنچه که امروزه در ادبیات سیاسی چپ‌های نو دیده میشود، اشاعه راه حل‌هایی است که در نهایت موجب غیر فعال شدن توده‌ها میگردد. دیگر آنکه برخورد چپ نو به چپ قدیم بغایت غیر منصفانه و عاری از حقیقت است. چپ نو خود را منورالفکر، یابنده راهی نو میدانند و چپ قدیم را منجمدالفکر، روستائی، عقب مانده و دگم معرفی میکنند. چپ نو چپ قدیم را نه مقصر، بلکه مجرم قلمداد میکند و در این راستا ناخواسته به ایدئولوگ‌های سرمایه داری کمکی شایان مینماید. چپ نو میکوشد برای زیبا نمایاندن چهره خود چهره چپ قدیم را زشت نشان دهد. چپ نو با به دادگاه کشیدن چپ قدیم ناخواسته استثمار سرمایه داری را توجیه میکند و برای نظام سرمایه داری که متکی بر ناعدالتی و نابرابری است، حقانیت تاریخی قائل میشود. چپ نو با بخاک سپردن چپ قدیم پیوند خود را با گذشته‌اش از بین میبرد و خود را به درختی بی‌ریشه بدل میسازد.

اکنون که چپ نو تصرف قدرت سیاسی را در دستور کار خود و پرولتاریا قرار نداده است، لاقبل باید در ادبیات خود به بالا بردن سطح آگاهی سیاسی مردم کمک کند و برایشان آشکار سازد که انسان خود یگانه نیروی است که میتواند رهائی خود را از چنگال مناسباتی که موجب نابرابری و اسارت او گشته‌اند، فراهم آورد. چپ نو باید نشان دهد که چگونه میتواند به سوسیالیسم دست یافت و در این راه چه نقشی بر عهده حزب سوسیالیستی و جنبش کارگری قرار دارد. اگر چپ نو نتواند از پس این وظیفه نیز برآید، خود از خویشتن سلب مشروعیت کرده است.

## Tarhi no

## طرحی نو

Postfach 1402  
55004 Mainz  
Germany

«طرحی نو» تریبونی آزاد است برای پخش نظریات کسانی که خود را پاره‌ای از جنبش سوسیالیستی چپ و دکراتیک ایران میدانند. هر نویسنده‌ای مسئول محتوای نوشته خویش است. نظرات مطرح شده الزاماً نظر شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران نیست.

«طرحی نو» با برنامه ویژه نگار تهیه میشود. شما میتوانید برای آسان شدن کار، دیسک نوشته‌های خود را برای ما ارسال دارید. نوشته‌های دریافتی پس داده نمیشوند.

لطفاً برای تماس با «طرحی نو» و ارسال مقالات و نوشته‌های خود با آدرس بالا مکاتبه کنید. لطفاً کمک‌های مالی و حق اشتراک خود را به حساب زیر واریز کنید و کپی فیش بانکی را برای ما ارسال دارید.

Mainzer Volksbank  
Konto/Nr. : 119 089 092  
BLZ : 551 90000

آدرس تماس با مسئولین شورای موقت سوسیالیست‌های چپ ایران:

Postfach 102435  
60024 Frankfurt  
Germany

# TARHINO

## THE PROVISIONAL COUNCIL OF THE IRANIAN LEFTSOCIALISTS

Second year, No. 17

July 1998

### سومین انقلاب صنعتی و روند جهانی گری سرمایه داری

دانیل کوحن Daniel Cohen دانشمند اقتصاددان فرانسوی در سال گذشته کتابی با عنوان «ثروت جهان، فقر ملل» در فرانسه انتشار داد که اینک ترجمه آلمانی این اثر با عنوان «تشخیص اشتباه جهانی گری» (Fehldiagnose Globalisierung) در آلمان انتشار یافته است. کوحن در «مدرسه نرمانل سوپریور» (Ecole Normale Supérieure) و همچنین در دانشگاه یک پاریس تدریس میکند و یکی از مشاورین اقتصادی نخست وزیر وقت فرانسه، آقای ژسپین Jospin است. کوحن در این اثر روند جهانی گری مناسبات سرمایه داری را به دقت مورد بررسی قرار داده و تاثیر این روند را در کشورهای ثروتمند و فقیر نمایان ساخته است. مطالبی که در این کتاب مطرح شده اند، بسیار جنجال انگیز میباشند و آگاهی بر آن برای آشنائی با دگرگونی هائی که در بطن مناسبات سرمایه داری انجام میگیرند، بسیار با اهمیت هستند. نیروی چپی که میخواهد سرمایه داری را از میان بردارد، نمیتواند بدون آگاهی از دگرگونی های ساختاری مناسبات سرمایه داری به کشف گزینه های Alternative جانشین سوسیالیستی نائل گردد. آنچه در اینجا به فارسی برگردانده شده است، بخشی از جستاری است که «سومین انقلاب صنعتی» نامیده شده است. آنچه در این علامت [ ] آمده است، برای تفهیم مطلب توسط مترجم به اصل نوشته اضافه شده است.

مترجم

#### سومین انقلاب صنعتی

تا زمانی برای خود روشن نسازیم که «جهانی گری» (Globalisierung) بخشی از بازی پازل Puzzle بزرگی است که از آن به مثابه «سومین انقلاب صنعتی» نام برده میشود، کیفیت را جهانی گری توصیف میکند، همچنان امری نامفهوم باقی خواهد ماند.

دویست سال پس از نخستین انقلاب صنعتی که راه آهن محصول آن بود، و یکصد سال پس از دومین انقلاب صنعتی که به ما اتومبیل و هواپیما را هدیه کرد، به شیوه ای تسلیم نگشتنی بسوی انقلاب دیگری کشانده میشویم که هر یک از ما را به محرک بی تحرکی از تعداد پی پایانی از امکانات موجود تغییرات مکانی بدل میسازد: انقلاب کمپیوتری.

نخستین انقلاب صنعتی برای اقتصادهایی که در سده نوزدهم باین راه کشانیده شدند، سالانه تقریباً یک درصد رشد را بوجود آورد. دومین انقلاب صنعتی در قرن بیستم بطور میانگین رکورد رشد سالانه ای در حدود دو درصد را ممکن ساخت. با احتیاط تمام - زیرا چرخش کشفیات علمی را تنها بسختی میتوان پیشبینی کرد - میتوانیم از این نقطه حرکت کنیم که با انقلاب سوم به نتایج «باز هم بهتری» دست یابیم.

در این رابطه پرسش تعیین کننده این نیست که نرخ سالانه رشد در نتیجه انقلاب کمپیوتری و دگرگونی های ساختاری که از آن ناشی گشته است، دو، دو و نیم یا سه درصد خواهد بود. از یکسو در این رابطه اشتباهات اندازه گیری زیادی رخ میدهند، زیرا با صورت برداری از موجودی کمپیوترها - اما همچنین در تولید اتومبیل و تلویزیون - بسختی میتوان بخاطر انکشاف شیوه های جدید Innovation تولید که دائماً در حال پیشروی است، این امر را اندازه گیری کرد، چون هر نسل تولیدی از نظر کیفی به گونه ای شگرف با نسل پیشین خود تفاوت دارد.

ادامه در صفحه ۱۱

#### مقاله رسیده

علی اکبر کولی

### «چپ نو» و ضرورت تأسیس حزب کارگری

در شرایط کنونی، نیاز ما به آرا و اندیشه مارکس از هر زمان دیگر فزون تر است، زیرا سوسیالیسم علمی مشحون از اندیشه نوین انقلابی است و این اندیشه در جهت تغییر طبیعت بدوی آدمی و ارتقا آن به مدارج عالی انسانی و تغییر ساختار فرهنگی، سیاسی، اقتصادی جامعه به نفع زحمتکشان و سپردن قدرت بدست آنان است، و پیام آور عصری است که در شرف آمدن است و خواهد آمد، نه عصری که گذرا است و خواهد گذشت. این اندیشه به آینده هدف و جهتی نو میدهد، برای تعمیق اندیشه و آرمان های انسانی در میان توده ها میکوشد و این آموزه ها را میان مردم تبلیغ میکند: آنچه هست را نباید همانگونه که وجود دارد، پذیرفت، بلکه باید در تغییر و دگرگونی آن کوشید؛ انقلاب را که بیان خواست توده هاست، باید به مثابه ضرورتی تاریخی قبول کرد؛ باید علیه جو رکود و بی تفاوتی که دشمن درست اندیشیدن و برخاستن است، با خنجر شعور و خرد و روشنگرانی به مبارزه برخاست، زیرا در اوج شرایط سخت است که تمایل توده ها به انقلاب شدت مییابد و در بطن این شرایط است که با عمل آگاه میتوان به شتاب چرخ انقلاب افزود. سرانجام آنکه تنها از طریق سوسیالیسم علمی میتوان به منطق درونی قانونمندی های سرمایه داری پی برد.

ادامه در صفحه ۱۴

امین بیات

### «آستی واقعی» میان ایران و امریکا؟

پس از اشغال سفارت امریکا توسط «دانشجویان پیرو خط امام» که برخلاف تمامی موازین بین المللی انجام گرفت، امریکا رابطه سیاسی خود را با ایران قطع کرد و از آن پس دیوانسالاری امریکا کوشید حکومت اسلامی ایران را در چنبره محاصره نظامی، سیاسی و اقتصادی خود گیرد.

برخلاف امریکا، بازار مشترک اروپا روابط سیاسی خود با ایران را با برجا نگاه داشت و با پیروی از سیاست «گفتگوی انتقادی»، کوشید رژیم «سرکش» جمهوری اسلامی را به «صراط مستقیم» باز گرداند. حتی واقعه «میکونوس»، هر چند که موجب قطع موقت روابط کشورهای اروپائی با ایران گشت، نیز نتوانست سبب شود تا بازار مشترک از سیاست امریکا مبنی بر «منزوی» ساختن سیاسی و اقتصادی ایران دنباله روی کند.

با روی کار آمدن خاتمی و به ویژه پس از مصاحبه او با خانم کریستیان امانپور که از تلویزیون CNN پخش شد، در دیوار عدم اعتماد متقابل که طی ۲۰ سال گذشته میان ایران و امریکا بوجود آمده است، ترک افتاد. سخنان خاتمی در دفاع از نظریه «گفتگوی فرهنگ ها» آشکار ساخت که مردم ایران با انتخاب او خواهان تغییر وضع موجودند.

ادامه در صفحه ۱۵